

## چشم توفان

کودتا، ولایت بی اعتبار و طنز زیبای تاریخ در رابطه با "امت همیشه در صحنه"

سوسن آرام

مقامات رژیم "حوادث" مربوط به انتخابات را "فتنه" ای می خوانند که برپایه "القای تقلب" در انتخابات برپا شد..... اما همه اینها ظاهر قضیه است. منظور از "فتنه" چیزی دیگری است و در ورای حمله به نامزدهای سرکوب شده که ممکن است به دستگیری بیانجامد یا سازش پروژه دیگری سازمان داده میشود. بقیه در صفحه ۳

=

## مصاحبه آرش با یوسف آبخون

هر تحولی در کشور ما، به تحولات در طبقه کارگری، یعنی پرشمارترین مردم ما بستگی دارد. ....  
..... جنبش کارگری بدون ارتباط با جنبش های اجتماعی دیگر نمی تواند مطالبات خود را تامین کند. بقیه در صفحه ۸

## نکاتی در باره کنار گذاشتن عبارت مسئله آفرین و پدرسالارانه " زنان و کودکان"

از نادیا حجاب - ترجمه از پریسا آزادیان

شورای امنیت سازمان ملل اخیرا قطعنامه ای را تحت عنوان " قطعنامه ۱۸۸۸ شورای امنیت" به تصویب رسانده است که بر اساس آن توان جامعه بین المللی برای مقابله با خشونت های جنسی که در دوران جنگ بوقوع می پیوندد تقویت می شود. بقیه در صفحه ۷

## در محکومیت سیاست های تروریستی

### حکومت اسلامی و تروریسم ضد حکومتی!

\*صرفنظر از مضموم بودن تروریسم کور، محاسبات سیاسی نیز نشان میدهد این نوع عملیات سرانجام در خدمت نیروهای واپسگرا و در راس آنها خود رژیم قرار میگیرد. بقیه در صفحه ۲

## به نیابت از چه کسانی "بیخشیم اما فراموش نکنیم"؟

بقیه در صفحه ۱۶

علی فیاض

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

## به مناسبت عملیات انتحاری در بلوچستان عملیاتی در خدمت چرخه ی خشونت

وقوع چنین عملیات تروریستی در شرایطی که سپاه پاسداران نه تنها مسئولیت حفظ امنیت بلوچستان بلکه کنترل کل کشور را در اختیار گرفته است، فرصتی طلایی می دهد تا طرح های سرکوبگرانه ی خود علیه جنبش نوپای مردمی را به بهانه ی مقابله با اقدامات تروریستی در بلوچستان و کردستان توجیه کند.

مبارزات ملی و توده ای مردم بلوچ در صورتی که بتواند با مبارزات توده ای و سراسری مردم ایران پیوند بخورد، می تواند در راستای اهداف خود گام های استواری بردارد و

بقیه در صفحه ۲

## نگاهی به اوضاع کنونی در ایران!

احمد نوین

میبایست با تعقیب مسیر اتفاقات، حوادث و تحولات ایران، منطقه و جهان، ضمن بالا بردن آگاهی و احاطه مان بر اوضاع جاری، مترصد دخالت موثر تر در رابطه با حوادث و وقایع داخل کشور برای یاری رسانی به مردم باشیم. مردمی که با آموزش از شکست ها و پیشروی های خویش، با سنگربندی توده ای، از درآمیختن خواست های مطالباتیشان و مبارزاتشان، در صددند که بار دیگر تاریخساز باشند. بقیه در صفحه ۵

## عضو برجسته مافیای قدرت در ایران، حبیب الله سگراولادی



### عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام چه میگوید:

رهبری دو چیز میخواست: انتخابات پرشرکت کننده ترین باشد، و رئیس جمهور بالاترین رای را داشته باشد/تنها راه این است که این افراد [موسوی و..] با ولایت فقیه هم آهنگی پیدا کنند.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری گفت: موسوی، کروبی و خاتمی از خانواده انقلابند و آنها را مفت بدست نیاورده ایم که آنها را مفت از دست بدهیم. بقیه در صفحه ۱۳

## به مناسبت عملیات انتحاری در بلوچستان عملیاتی در خدمت چرخه ی خشونت

در صبح روز یکشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۸۸ در شهر "پیشین" در حفاصل شهرهای "سریاز" و "چهاربهار"، اجتماع همایش طوایف و قبایل بلوچ و فرماندهان سپاه، طی یک عملیات انتحاری، منفجر شد و بیش از ۴۰ کشته و ده ها زخمی بر جای گذاشت. در میان کشته شده گان چندین تن از فرماندهان سپاه، معاون فرمانده ی نیروی زمینی و فرمانده سپاه قدس در شرق کشور، فرمانده سپاه سیستان و بلوچستان، فرمانده سپاه ایرانشهر... ؛ تعدادی از سران قبایل و مردم بلوچ حاضر در همایش، دیده می شوند. جنادالله به رهبری عبدالملک ریگی با انتشار بیانیه ای مسئولیت این عملیات را بر عهده گرفت و عبدالواحد محمدی سرراوانی را به عنوان فرد انتحاری معرفی کرد. جنادالله عملیات تروریستی "شهرپیشین" را پاسخی به جنایات رژیم در بلوچستان از جمله اعدام جوانان بلوچ و روحانیون سنی اعلام کرد. در پاسخ به این عملیات انتحاری، سردار محمد پاکپور فرمانده نیروی زمینی سپاه گفت: "پاسخ سپاه به گروهک های معاند در کشور بسیار سخت و کوبنده خواهد بود".

وقوع چنین عملیات تروریستی در شرایطی که سپاه پاسداران نه تنها مسئولیت حفظ امنیت بلوچستان بلکه کنترل کل کشور را در اختیار گرفته است، فرصتی طلایی می دهد تا طرح های سرکوبگرانه ی خود علیه جنبش نویای مردمی را به بهانه ی مقابله با اقدامات تروریستی در بلوچستان و کردستان توجیه کند. روشن است که سپاه پاسداران، به دنبال ضربه سهمگینی که محتمل شده است، مجدداً چوبه های دار را در بلوچستان بر خواهد افراشت و جوانان بیگناه بلوچ را به اتهام همکاری با همراهی با جنادالله به دار خواهد آویخت. امری که محمد مرزیه دادستان زاهدان بر آن تاکید کرد وقتی که گفت: "در این خصوص کسی بازداشت نشده و مظنون خاصی وجود ندارد، اما تعدادی که قبلاً از این گروه دستگیر شده اند پرونده هایشان در حال رسیدگی است و احتمالاً در آینده نزدیک مجازات خواهند شد". و به این ترتیب چرخه خشونت و تروریسم دولتی و ضد دولتی قربانیان تازه ای خواهد گرفت.

کشته شده گان عملیات انتحاری شهر "پیشین" تنها فرماندهان سپاه نبودند. تعدادی از سران قبایل و عشایر و مردم بلوچ نیز در جریان این اقدام به قتل رسیدند. روشن است کشته شدن سران قبایل از سوی هر نیرویی که صورت گرفته باشد، بی پاسخ نخواهد ماند. به جریان افتادن سیاست انتقام گیری میان قبایل بلوچ نه تنها جنگ برادر کشی را به میان مردم بلوچ خواهد کشاند، بلکه بهترین فرصت را به سپاه و دولت جمهوری اسلامی می دهد که بر آتش درگیری های قبیله ای به بهانه ی خونخواهی، بدمد و بخشی از قبایل را علیه بخش دیگر تجهیز و تسلیح کند. از این منظر هم عملیات انتحاری شهر "پیشین" بهترین هدیه به سرکوب گران جمهوری اسلامی است که خود را منادیان وحدت شیعیه و سنی و فارس و بلوچ بنامند و از فرصت پیش آمده بیشترین بهره برداری را بنمایند.

عملیات انتحاری منطقه "پیشین" هر چند از سوی سازماندهندگانش عملیاتی در پاسخ به جنایات جمهوری اسلامی در بلوچستان، اعتراضی به صد ها اعدام و قتل، اعلام نفرتی به حکومت نظامی اعلام نشده در بلوچستان، و فریادی برای به رسمیت شناخته شدن حقوق پامال شده ی مردم این دیار تلقی شود، اما به علت ماهیت خود نمی تواند همبستگی و همراهی مردمی چه در ایران و چه در جهان را جلب کند. اگر تظاهرات میلیونی و مسالمت آمیز توده ای مردمی در چند ماه اخیر در سراسر کشور علیه دستگاه ولایت و دولت جمهوری اسلامی، همبستگی ملی و حمایت جهانی را به دنبال داشت و چهره کریه خشونت جمهوری اسلامی را بر همگان آشکار ساخت، عملیات انتحاری "پیشین" به این چهره ی کریه خشونت اسلامی، زمینه سوءاستفاده عطا می کند و چهره ی مظلومیت مبارزه مردم بلوچ را تیره و تار می سازد.

سازمان ما ضمن محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی در بلوچستان، ضمن حمایت قاطع از مبارزه مردم بلوچ برای رسیدن به حق تعیین سرنوشت خود و زندگی داوطلبانه در ایرانی همبسته، متحد و آزاد در کنار دیگر خلق های ساکن کشور، عملیات منطقه ی "پیشین" و عملیات مشابه آن که از سوی گروه جنادالله و دیگر گروه های مسلح خودمختار محلی انجام می گیرد را به نفع مبارزه ملی مردم بلوچ نمی داند. مبارزات ملی و توده ای مردم بلوچ در صورتی که بتواند با مبارزات توده ای و سراسری مردم ایران پیوند بخورد، می تواند در راستای اهداف خود گام های استواری بردارد و مانع از آن شود که این مبارزات و فداکاری ها، مورد

بهره برداری نیروهایی شود که در راستای اهداف و منافع نیروهای سلطه جو و یا رقیبان منطقه ای و مذهبی قرار گیرد.  
سرنگون باد جمهوری اسلامی  
زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم  
هینت اجرانی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
۲۷ مهرماه ۱۳۸۸- ۱۹ اکتبر ۲۰۰۹

## در محکومیت سیاست های تروریستی حکومت اسلامی و تروریسم ضد حکومتی!

\*صرفنظر از مذموم بودن تروریسم کور، محاسبات سیاسی نیز نشان میدهد این نوع عملیات سرانجام در خدمت نیروهای واپسگرا و در راس آنها خود رژیم قرار میگیرد.

روشنگری. در عملیات تروریستی روز یکشنبه در استان سیستان و بلوچستان ده ها نفر به قتل رسیدند. تا عصر روز شنبه اسامی ۳۱ کشته اعلام شد و گفته شد حال نه نفر نیز وخیم است. نماینده مجلس رژیم در زاهدان گفت ۱۱ نفر از کشته شدگان از فرماندهان سپاه و ۲۰ نفر نیز از مردم عادی و عشایر بودند. [ایلتا] بمبگذاری که گفته میشود انتحاری بود در محل همایش سران طوایف در منطقه پیشین، نزدیک چاه بهار صورت گرفت. بنا بر ادعای رژیم هدف این همایش وحدت میان عشایر شیعی و سنی بود، هرچند برخی از منابع اینترنتی این ادعا را رد کرده اند. در این بمب گذاری نورعلی شوشتری جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه و رجیعی محمد زاده فرمانده سپاه استان سیستان و بلوچستان و چند تن از فرماندهان محلی سپاه کشته شدند.

آمریکا و انگلستان عملیات را محکوم کرده اند، اما لاریجانی و نیز رسانه های وابسته به رژیم از جمله ایرنا آمریکا و انگلستان را به دخالت متهم کردند. دو کشور مزبور هر دخالتی را رد کردند.

مسئولیت عملیات را گروه جنادالله برعهده گرفته و از نتایج آن ابراز خرسندی کرده است. با اینکه رژیم چند تن از فرماندهان خود را در این عملیات از دست داد، اما عملیات تروریستی بیش از رژیم به جنبش آزادیخواهی ایران که فراز تازه ای یافته است ضربه وارد میکند. صرفنظر از مذموم بودن تروریسم کور، محاسبات سیاسی نیز نشان میدهد این نوع عملیات سرانجام در خدمت نیروهای واپسگرا و در راس آنها خود رژیم قرار میگیرد. رژیم با سوء استفاده از تروریسم، سیاست ضد امنیتی خود در منطقه و در سراسر ایران را سیاست امنیتی جلوه میدهد و سرکوب جنبش های مدنی را به بهانه مقابله با تروریسم توجیه میکند. از طرف دیگر فضا را برای جنبش های دمکراتیک و مدنی بیش از پیش تنگ میکند.

تردیدی نیست که مسبب باز شدن فضا برای تروریسم ضد حکومتی، خود رژیم است. بی حقی مضاعف ملی و مذهبی، سرکوب جنبش ها، نیروها و خواست های مدنی، تبدیل منطقه به پادگان نظامی، ترورها و کشتارهای دولتی، دادگاه های سرپسته و نمایشی و اعدام های غیرقانونی گوشه ای از سیاست تروریستی رژیم در منطقه است که به تروریسم مقابل میدان میدهد. اما راه مقابله با سیاست های سرکوبگرانه و تروریستی رژیم تنها از مسیر دمکراسی میگذرد. جنبش از نوع پا گرفته ی دمکراسی در سراسر ایران که زمین را زیر پای رژیم لرزان کرده است با تحمل ضربات سنگین توانسته خواست های برحق خود و وفاداری اش به معیارهای دمکراسی و عدالت، و متقابلاً ماهیت ضدانسانی رژیم را در مقابل چشم جهانیان بگذارد و رژیم را به نحوی در سراسر جهان بی اعتبار کند که در تاریخ ننگین سی ساله اش بی سابقه است. روشن است که رژیم از فضایی که تروریسم بوجود می آورد سوءاستفاده خواهد کرد تا این تصویر روشن را کدر کند.

از این رو وظیفه نیروهای آزادیخواه و بیش و پیش از همه فعالان آزادیخواه خود بلوچستان است که بپای فشاری بر معیارهای دمکراتیک و محکوم کردن هر نوع تروریسم امم از سیاست های تروریستی حکومت اسلامی و نیز تروریسم کور ضد حکومتی راه سوء استفاده از فضای تروریستی را بر رژیم ببندند. ۲۶ مهر ۱۳۸۸

# چشم توفان

## کودتا، ولایت بی اعتبار و طنز زیبای تاریخ در رابطه با "امت همیشه در صحنه"

سوسن آرام

مقامات رژیم "حوادث" مربوط به انتخابات را "فتنه" ای می خوانند که برپایه "القای تقلب" در انتخابات برپا شد. ظاهراً برای رفع "القای تقلب" است که خامنه ای در یک سخنرانی بعد از سخنرانی دیگر بر ۲۴ میلیون رای احمدی نژاد تاکید کرده است و اکنون هم درحال رسمیت دادن به این امر هستند که "القای تقلب" یعنی اعتراض به تقلب در انتخابات جرم سیاسی است و گروهی هم برای دستگیری مقامات معترض بویژه آقایان موسوی و کروبی فشار می آورند.

اما همه اینها ظاهر قضیه است. منظور از "فتنه" چیزی دیگری است و در ورای حمله به نامزدهای سرکوب شده که ممکن است به دستگیری بیاتجامد یا سازش پروژه دیگری سازمان داده میشود.

واقعیت این است که جرم اصلی "آقایان" تقلب در انتخابات نیست، کودتاست. این به آن معنا نیست که تقلب در انتخابات صورت نگرفته و آرا ساختگی نیست، بلکه به این معناست که تقلب در آرا جرم کوچک تر رژیم است و در انتخابات اخیر رژیم مرتکب جرم بزرگ تری شده، یعنی کودتا کرده است. این مساله اگر در روزهای اول و همزمان با اعتراضات توده ای علیه تقلب در انتخابات خیلی آشکار نبود، با گذشت زمان بیش از پیش خود را به نمایش گذاشته است. همینکه جواد لاریجانی اخیراً نامزدهای سرکوب شده را متهم به کودتا کرد خود نشان میدهد که رژیمی ها میدانند اکنون اتهام عمده آنها کودتاست نه فقط تقلب. فرافکنی خود نوعی اعتراف است.

تقلب انتخاباتی چیزی است که مثلاً در انتخابات پاکستان یا افغانستان صورت گرفت. هرچند در این دو کشور، بویژه در پاکستان، آنقدر "انصاف" بود که همه رقبای انتخاباتی تا حدودی از حق تقلب برخوردار بودند - اگرچه نه بطور مساوی. تقلب انتخاباتی چیزی است که رژیم ایران علیرغم ابزار قانون اساسی که مردم ایران را بی حق میکند و شورای نگهبان و بقیه قضایا، بازم در مقابل تدبیر مردم کم آورده و پی در پی در انتخابات ها از آن استفاده کرده است.

اما آنچه در انتخابات ریاست جمهوری دهم صورت گرفت فقط دستکاری در آرا و تقلب نبود. نیروی کوچک اما مسلط بر دستگاه حکومتی در جریان این انتخابات وسایل ارتباطی را قطع کرده با ارسال نیرو به حوزه ها، با اکتفاء به نیروی نظامی صندوق ها را تصرف کرد، از ناظران خلع ید نمود، به دفتر موسوی حمله کرد، برخی از کارکنان انتخاباتی رقیبا را همان شب یا روز بعد دستگیر کرد، و طی زمانی که شمارش آراء ممکن نبود اعدادی را به عنوان نتیجه انتخابات اعلام نمود. به عبارت دیگر رژیم بطور ناگهانی روندهای قانونی مورد قبول خودش را با اکتفاء به نیروی نظامی متوقف کرد تا با اعلام احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور - صرفنظر از اینکه چقدر رای آورده است- اراده خود برای اجرای برنامه ها، استراتژی و تاکتیک مورد نظر خود با زور اعمال کند. آنگاه با اعلام فوری و بدون فوت وقت این اراده از زبان ولایت فقیه از نامزدها و همگان خواستند که به این اراده تسلیم شوند. این شیوه کلاسیک کودتاست.

جالب این است که اکنون تریبون داران رژیم برای سازش با نامزدها و شخصیت های معترض دو شرط گذاشته اند: یک، پذیرش "قانون" و دوم تبعیت از ولایت فقیه. اولی یعنی تسلیم به کودتا بدون چون و چرا و دومی یعنی اعلام تبعیت از ولایت فقیه که بر اراده نظامی متکی است. اینها همان شروط روز اول کودتاست.

جناح های تندرو تر رسماً و علناً میگویند اعتراض نامزدها به روند انتخابات "غیرقانونی" بوده و "سریچی" به شمار می آید و باید به خاطر آن تحت تعقیب قرار گیرند. اینجا صحبت از دو قانون است. قبل و بعد از کودتا. در اولی ولایت فقیه متکی بر قانونی التقاطی بود که جناح های سیاسی و روحانی در حکومت بر سر آن توافق کرده بودند، در دومی ولایت فقیه متکی بر اراده نظامی است و حتی نتیجه انتخابات را هم با حکم حکومتی متکی بر این اراده تعیین میکند.

اتهام "غیرقانونی" بودن اعتراض و "سریچی" که کودتاگران به معترضین میزنند آدم را به یاد دادگاه امجدی می اندازد که دادستان نظامی او را متهم میکرد از پذیرش فرمان شاه مبنی بر عزل او از نخست وزیری سریچی کرده است و هرچه او توضیح میداد که "قبل" از

سریچی او شاه یک کودتا علیه او صورت داده بود، البته به خرج دادگاه نظامی نمی رفت. غرض مقایسه نامزدهای کنونی با مصدق نیست، اما بی شک بین اقدامات کودتاچیان اخیر و کودتا چیان آن زمان شباهت زیاد است.

این مساله که خود رژیم، کودتا را انکار میکند امری طبیعی است، ولی متأسفانه برخی از نیروها و افراد در اپوزیسیون دمکرات و چپ رژیم هم وقوع کودتا را انکار یا کم رنگ می کنند. استدلال آنها عمدتاً مبتنی است بر اینکه رژیم همیشه تقلب میکرد و اساساً انتخابات های رژیم از پایه علیه رای مردم سازمان یافته است و بنابراین اگر انتخابات کنونی را کودتا بدانیم باید همه انتخابات های رژیم را کودتا بخوانیم. این استدلال درست نیست، زیرا با تکیه بر برخی از حقایق، به وقایع جاری بی اعتنا میمانند و از این طریق تحولات مهمی را که بوقوع پیوسته و بر روش مبارزات در جنبش آزادیخواهی تأثیر میگذازد نادیده میگیرد و در راس آنها دو تحول مهم:

\*از دست رفتن مشروعیت اسلامی رژیم علاوه بر مشروعیت مدنی و ترک های عظیم و غیرقابل جبران حاصل از آن.

\* آزاد شدن میراث های مردمی انقلاب ۵۷ از اسارت رژیم و تحول در جنبش آزادیخواهی.

در مورد اولی به اندازه کافی بحث شده است. در اینجا به دومی می پردازم.

باز گشت "امت" بلوغ یافته به صحنه

نه کودتا و نه خیزش مردم علیه آن رعدی در آسمان بی ابر نبود. مقامات رژیم خود میگویند بیش از یک سال بود "رصد" میکردند و بر "تحول در تهدیدها" به "بصیرت" دست یافته و متناسب با آن تحول در ساختار و عملکرد سپاه و بسیج را در دستور گذاشته بودند. در این زمینه سخنان تیمسار جعفری فرمانده سپاه در مراسم تعویض مقامات این نیرو آخرین نمونه از این دست اعترافات است. او گفت تحولات اخیر در سپاه و بسیج دوسال بود که پیگیری میشد و تشکیل ۳۱ سپاه استانی در همین راستا صورت گرفت و حالا میتوانند با فعال کردن آن "در هر محله" حضور داشته و "امنیت" آن را برعهده بگیرند و در رابطه با "همه افشار، همه موضوعات و همه زمینه ها و ابعاد سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی" نقش بازی کنند.\*

تحول در وضعیت که جعفری از آن با عنوان "تهدیدات دهه چهارم انقلاب" یاد میکند، چیزی نیست جز تحول در روحیه مردم که کشف آن چندان به "رصد" نیاز نداشت. پروژه اصلاحات شکست خورده بود و اصلاح طلبان بواقع به "اسیران خانگی" دستگاه حاکم تبدیل شده بودند و در زندان شیشه ای خود تاحدی که رژیم اجازه میداد اجازه حرکت داشتند و هروقت هم دستگاه اراده میکرد این اجازه را محدود یا کلاً لغو میکرد.

حتی بیم آن میرفت در شرایط خاص آنها را یک راست به مسلخ ببرند. اصلاح طلبان و نیروهای منتقد دیگر درون رژیم هم با تاکتیک خود به این وضعیت رضا داده بودند. خود آقای علیرضا بهشتی بیش از یکبار تأیید کرد - البته به زبان زرگری در سیاست رایج - که در عصر روز انتخابات در ستاد آقای موسوی دریافتند که اراده حاکم آنها را بازی داده و قرار نیست به بازی گرفته شوند و آنها هم به این امر تا آن حد تسلیم شدند که رفتند و چند ساعتی خوابیدند، بعد هم به فکر این بودند که فقط به منظور کنترل اوضاع و جلوگیری از خونریزی و خسارت یعنی در واقع برای کنترل حرکات مردم به خیابان بیایند که با سیل حرکت مردم روبرو شدند که آنها را با خود میبرد.

در مجموع مردم با سرخوردگی از اصلاحات به ناگزیر به مسیر مقابله با نظام گام می گذاشتند و همین بود که رژیم را نگران کرده و با متحول کردن دستگاه سرکوب کوشش میکرد خود را برای مقابله با ناآرامی ها آماده کند.

کودتا آنهم در میانه نقشه ابلهانه انتخاباتی که مردم ناآرام و بی تاب شده را آماده خیزش کرده بود، آنچه را که از آن میترسیدند و خود را برای آن آماده میکردند نزدیک تر کرد و شعله تحول سریع انقلابی را در روحیه و رفتار مردم گیراند. نحوه سرکوب حتی از نقشه انتخاباتی هم ابلهانه تر بود و به گسترش شعله کمک کرد. تردیدی نیست که این نحوه سرکوب از سر دستچاچی بود. رژیم حتی اگر تانک ها را به میدان آورده و مستقیم به معترضین شلیک میکرد در رشد آگاهی مردم و تحول انقلابی اوضاع آن اثر را نداشت که گروه گروه جوانان معمولی را در سوله های کهریزک روی هم ریخته و به دست اوباش حکومتی بدهد که به آنها تجاوز کنند. سرکوب هم قواعدی دارد. کدام رژیم توده مردم را به شاهدان جمعی کثیف ترین اعمال رذل ترین ماموران خود در تاریک ترین زوایای مخوف ترین سپاه چال های مخفی خود تبدیل میکند و بعد هم به انکار آن می پردازد و

مثل آن سلطنتی که لخت روی صحنه راه میرفت تصور میکند که میتواند با انکار آنچه مردم خود شاهد آن بوده و هستند، عورت خود را بیوشاند. رژیم در جریان این سرکوب با مردم درست مثل "قبیله دشمن" رفتار کرد. مثل "توتسی ها" که به جان "هوتو" ها افتاده بودن. این کارها را کنترهای نیکارگوا برای بی ثبات کردن نظم حاکم میکردند. [حالا که رژیم سعی میکند به برنامه سرکوب خود سامان بدهد خوب است به این نکته توجه داشته باشیم.]

یک تقلب خوب سازمان یافته حتما مردم را ناامید و خشمگین میکرد اما به احتمال قوی نمی توانست آن تاثیر انقلابی را در آگاهی و روحیه مردم داشته باشد که کودتا و سرکوبی که با این همه ناشی گری سازمان یافته بود. این کودتا در واقع "انقلاب" را از زندان رژیم رها کرده و به بازسازی پیوند نسل های جدید با میراث های مثبت انقلاب کمک نمود. این میراث ها به مدت سی سال از همه طرف آماج حمله قرار گرفته بودند. بیش و پیش از همه توسط خود رژیم که با سوء استفاده و استفاده ابزاری و ارتجاعی از این میراث ها هرچه را که به انقلاب منتسب بود در چشم مردم خوار میکرد. بعد توسط آن بخش از نیروهای اپوزیسیون رژیم که بطور سنتی و کلاسیک از انقلاب بیزار بودند و بالاخره توسط بمباران نظری اصلاح طلبان. این دو دسته درست مثل خود رژیم انقلاب را با اعمال خشونت، انحصار طلبی، عدم تحمل مخالف و گریز از تکثر، اعمال زور توسط اقلیت پیروز بر مردم، مخالفت با آزادی ها و بی اعتنایی به حقوق مدنی، سیاست های تحریک آمیز خارجی و خلاصه هرچیز بد و منفور در سیاست معادل قرار میدادند. این تعریف از انقلاب که نقطه به نقطه آن غلط و حتی بی ربط است با پافشاری رژیم بر تعریف خود و سیاست هایش در پوشش انقلاب تقویت میشد.

حالا مردم به پرورته به خیابان ها برگشته اند و اصرار دارند در خیابان بمانند. حالا دیگران اپوزیسیونی هم که سی سال به رساله نویسی، سخنرانی، طنزپردازی و کشیدن کاریکاتور علیه انقلاب مشغول بود فهمیده و اصرار دارد مردم را در خیابان نگه دارند، و این طنز زیبای تاریخ را بنگرید: رژیم که سی سال "امت همیشه در صحنه" را به مهم ترین ابزار خود برای سلب حق از مردم و بیرون راندن آنها از حکومت تبدیل کرده بود از هیچ چیز به اندازه فراخوان "امت به صحنه" و حنث ندارد. "امت" به صحنه بازگشته است اما نه به صورت رعیتی گوسفند وار و تابع چوب شبنان بلکه به صورت شهروندانی بالغ و آگاه به حقوق خود که با فریادهای مرگ بر دیکتاتور مستقیما مذموم ترین بخش قانون اساسی جمهوری اسلامی، پدیده "شبنان و گوسفند"، این صیغه ناشایست "ولایت" را نشان گرفته اند. انبوهی میلیونی مردم نشان داده اند دیگر "ولایت" را نمی پذیرند و تلاش میکنند با دست زدن به اقدام مستقیم اراده خود را به نمایش بگذارند. این برجسته ترین مشخصه یک وضعیت انقلابی است که مستقیما در مقابله با کودتا یا گرفته است.

**"جنگ نرم" برای بازسازی اعتبار ولایت: از "استدلال" های سردار سپهیی تا "علاقه" آن پدر متجاوز اتریشی**

رژیمی ها بازسازی "اقتدار ولایت" و "اشانه" ولایت پذیری" را به اولویت خود تبدیل کرده اند. این خود بهترین نشانه آن است که همان یک نفس انقلابی مردم که به اوضاع دمید کمر ولایت را شکست، مضحک اینکه بخش اعظم تدابیر "نرم" رژیم برای "ولایت پذیر کردن" معترضان علیه هدف خود عمل میکند. از جمله:

یک: کیش شخصیت، تعریف و تمجید، تملق و چاپلوسی، چاپ "تمثال مبارک" از زمانی که از بطن مادر تشریف فرما شد تا حالا که پای گور است، روحیه رزمی "حضرت والا" در تصاویر "جبهه ای"، روحیه برمی "حضرت والا" در صدای مبارک وقتی که شعر حافظ میخواند، پخش وصیت نامه مقدس، تولید انبوه در زمینه اهمیت و الوهیت مقام ولایت، نفس نجات بخش او، نقش تاریخ ساز او، علم لدنی او، معصوم و غیرقابل انتقاد بودن او.

دو: اعلام بندگی و خاکساری به آستان خامنه ای توسط سران و کارگزاران کودتا از یک طرف و مشروط کردن سازش با جناح اسیر به ابراز وفاداری و سرسپردگی به آستان ولایت از طرف دیگر.

سه: فلسفه بافی های ظاهرا "سیاسی" و "معقول" که برخی از آنها واقعا بر استدلال های بندتبنانی استوار است. از جمله این کشف محیرالعقول که در هیچ جای جهان چیزی مثل ولایت فقیه وجود ندارد! [افتخار به عیب بی همتا؟] یا اینکه ولایت فقیه مایه وحدت است [وحدت چه کسانی؟ دشمنان ملت با هم؟]، یا اینکه ولایت فقیه عامل استقلال و مانع تجزیه کشور است. در این زمینه اخیرا علی لاریجانی در یک سخنرانی در قم این استدلال ها را به گمان خود از قالب ایدئولوژیک خارج کرد تا مثلا ملی گرا ها را هم مجاب کند و گفت: "حتی اگر نگاه ما ملی باشد رکن ولایت

فقیه است که میتواند استقلال کشور را حفظ کند و حتی پیروزی در هشت سال دفاع مقدس، دستیابی به انرژی هسته ای را مدیون ولایت فقیه هستیم."\*\*

با این نوع استدلال بود که سردار سپه را برکشیدند تا به دستاوردهای انقلاب مشروطیت تیر خلاص بزنند. در طول تاریخ مدرن ایران، مستبدان و استبداد پروران برای دفاع از دیکتاتوری مداوما به این فلسفه متوسل شده اند که مردم ما هنوز برای دست یافتن به دموکراسی به سن بلوغ نرسیده اند و بدون یک دست قوی، بدون یک دیکتاتور، کشور تجزیه و به ایرانستان تبدیل خواهد شد.

و تلخ اینکه مثل همه دروغ های بزرگ، این دروغ هم دور هسته کوچکی از حقیقت پرورانه شده است. دیکتاتورها همه عوامل همبستگی ملی و مردمی، همه آجرهای لازم برای برآوردن بنای دموکراسی را ویران و نابود میکنند، به گرایش گریز از تمرکز لازم برای وحدت دامن میزنند، میل توسل به نیرویی زورمندتر از زور حاکم را تقویت میکنند و کار را به جایی میرسند که وقتی خود به زیاله دان تاریخ می پیوندند، اگر نیروهای دموکراتیک و مردمی با تلاش و آگاهی فوق العاده دست به کار نشوند، در خلاء موجود همه عوامل منفی به سرعت رشد می کنند و طبیعی است که قدرت های خارجی هم بیکار نمی نشینند و منافع خود را پیش می برند. و باید تاکید کرد رژیم اسلامی ایران در این زمینه گوی سبقت را از همه دیکتاتورهای قبل ربوده است. به راستی ولایت فقیه اگر در یک مسابقه مستحق مدال طلا باشد، آن "دوی استقامت" برای از بین بردن میانی استقلال، وحدت، دموکراسی، سربلندی و پیشرفت مردم ایران است. و اگر ایران و ایرانی یک شانس داشته باشد که بتواند خود را از زیر بار این سیل ویرانگر برهاند ارتقاء همین جنبش ضد ولایت فقیه موجود به جنبشی عمیقا دموکراتیک، توده ای و انقلابی برای برپایی حکومت مردم است تا بتواند فضولات انبوه شده این نظام را جاری کند.

در مجموع این تدابیر به جای بازسازی "اقتدار" خامنه ای، مقام ولایت رابه مصداق واقعی کلمه "طاغوت" تبدیل کرده است ناجایی که دیگر حتی مثل سال ۵۷ ضرورتی ندارد مردم با فریاد "مرگ بر شاه" حاکم مستبد را خطاب قرار دهند، حالا دیگر کافی است مردم در تظاهرات خود فریاد بزنند "مرگ بر تو" تا مستقیما قلب "طاغوت زمان" و مقام ولایت را هدف بگیرند.

در کنار این "طاغوت" بازی ها، تلاش رژیم برای حبس کردن مردم ایران و جدا کردن آنها از تمدن و فرهنگ جهان ناجایی که حتی علوم انسانی هم به دستور خامنه ای در لیست "منکرات" قرار گرفته و خرافات جانشین آن شده است، اجزای ثابت "جنگ نرم" رژیم را برای بازسازی اعتبار ولایت تشکیل میدهد. مقام ولایت با این دو فقره "تدبیر" به آن پدر اتریشی شباهت پیدا کرده است که از فرط "علاقه" به دخترش او را در زیرزمین خانه حبس کرده و به او تجاوز میکرد.

**چشم توفان و "جنگ سخت" رژیم با مردم**

مقامات رژیم خود بهتر میدانند که این "جنگ نرم" راه به جایی نمی برد و جزء به جزء پروژه جنگ نرم آنها آتش خشم مردم را دامن میزند. آنها میدانند به میدان "جنگ سخت" با مردم گذاشته اند و خود را برای مقابله با توفان های بزرگ آماده میکنند.

آنها میدانند و در رصدهای دوساله "بصیرت" یافته، و "حوادث" انتخاباتی بیش از پیش آنها را متقاعد کرده که چشم توفان در پانین، در قلب ناراضی و ناآرامی مردم است و در این زمینه از اصلاح طلبان و نامزدهای سرکوب شده کارزیادی بر نمی آید.

به همین جهت برای تصمیم گیری در مورد آنها این پا و آن پا میکنند. عده ای یک سره کردن کار و دستگیری موسوی و کروبی و غیرقانونی کردن همه احزاب و نهادهایی را که کاملا سرسپرده و وابسته نیستند برای آرایش جنگی خود علیه مردم مثبت میدانند، و عده ای پروژه سازش را پیشنهاد میکنند چون یا اصلاح طلبان را ابزار مهارکننده برای روزهای دشوار ارزیابی میکنند یا به فکر سرکوب مرحله ای هستند.

این حرکت پاندولی در مورد اصلاح طلبان یا لاقال بسیاری از آنها هم صادق است که از یک طرف وحشت دارند یک سره از "خیابان" ببرند، زیرا میدانند بدون نیروی خیابان سرشان را زیر آب خواهند کرد. از طرف دیگر کیلوکیلو علیه انقلاب نظریه صادر میکنند، آنهم در حالی که حرکت پیونده مردم در خیابان تداوم دارد و به اصلاح طلبان هم حیات مجددی داده است و خود آنها نگرانند که میادا با فروکش کردن حرکات پانین زمینه محو آنها فراهم شود و از این رو حتی به اکسیون و اکسیونیم جایگاهی غیرواقعی در مسیر حرکت انقلابی داده اند.

این مساله ای است که باید جداگانه به آن پرداخت اما علیرغم اهمیت بقیه در صفحه ۶

# نگاهی به اوضاع کنونی در ایران!

احمد نوین

۱ - حاکمیت جمهوری اسلامی تصور نمیکرد که شکاف های ایجاد شده مابین اصلاح طلبان دولتی و دستگاه ولایت، این چنین عمقی را پیدا نماید. تجربه "انتخابات" ۱۳۸۴، و تقلبات مربوط به آن، اعتراضات بی رمق و کوتاه مدت مهدی کروبی در آن زمان، احتمالاً، در ذهنیت علی خامنه ای و دستگاه ولایت اش، محمود احمدی نژاد و حامیانش در سپاه پاسداران این تصور را بوجود آورده بود که این بار نیز با تشر زدن رهبر به بازندگان "انتخابات"، همه مخالفان یکه تازی های او و احمدی نژاد، جا خواهند زد.

۲ - دولت احمدی نژاد با اجرای " طرح امنیت اجتماعی " رژیم، و عملیاتی نمودن بخش هایی از نقشه ایجاد اختناق آشکار در شهرها و سرکوب جوانان، با تصور شکستن کمر جنبش دانشجویی، تشدید خفقان در مورد فعالیت های زنان مبارز از جمله کمپین یک میلیون امضاء، ایجاد تضییقات بیشتر و دستگیری برخی از رهبران کارگری و تشدید فشار بر کارگران مبارز، تداوم تحکیم اختناق بر معلمان، خبرنگاران، نویسندگان، هنرمندان، وبلاگ نویسان، ملیت های تحت ستم در ایران از طرفی و از طرف دیگر در کنار وعده و وعیدهای آوردن پول نفت بر سر سفره کارگران و زحمتکشان و قول های پوچشالی در سفرهای استانی و دیگر تبلیغات مردم فریبناهنه نظیر اینکه دولتش قدرتی اتمی است و .... مطمئن بود که بر خر مراد سوار است و کافی است که با فشار مهمیزی از جانب رهبرنظام، تا پایان چهار ساله دوره دوم ریاست جمهوری، به تاخت به پیش برود.

در عین حال حکومت حساب میکرد که با نشان دادن چماق و نان قندی به جامعه جهانی ( جامعه راهزنان جهانی )، موقعیت متزلزل نظام را با حمایت ها و همراهی های جامعه جهانی، تقویت و تثبیت خواهد کرد. خود احمدی نژاد و سپاه نیز وخامت و تیره تر شدن روابط دولت با اصلاح طلبان دولتی را جدی نگرفته بودند. ابلهانه تر اینکه قدرت انفجاری فریاد های در گلو خفه شده مردم و ابتکار عمل های آنان را دست کم گرفته بودند و تصور میکردند که بسیج، سپاه، لباس شخصی ها و "سربازان گمنام امام زمان" آنچنان مردم را لگد کوب خواهند کرد که دیگر کسی جرأت ابراز نظر در مقابل دولت و دستگاه ولایت را بخود نخواهد داد. این خود شیفتگی رئیس دولت کودتای انتخاباتی، آنچنان بود که بی مهابا و در کمال بی شرمی، ابراز ناراضیاتی از جانب توده های بجان آمده مردم را با " خس و خاشاک " مقایسه نمود و به همه اطمینان داد که دولتشان کاملاً بر اوضاع مسلط است. مردم در پاسخ به خزعبلات احمدی نژاد لحظه ای درنگ نکردند و پاسخ دادند: " خس و خاشاک تونی، دشمن این خاک تونی!". و در پاسخ به رهبر نظام که آنان را دشمن خوانده بود شعار دادند که: " مرگ بر دیکتاتور، چه رهبر، چه دکترا!".

در دنیای واقعیت ها، مردم مبارز نه تنها محاسبات رهبر، رئیس دولت، سپاه، بسیج و... در برخورد به مقاومت و مبارزه توده های حق طلب و آزادی خواه را بهم ریختند، بلکه قدر قدرتی رژیم را در ذهن توده ها را نیز در هم شکستند. اما این مردم مبارز به همینجا بسنده نکردند. آنان که اصلاح طلبان دولتی را بهانه و سپر کرده بودند، بسرعت از اینان نیز پیشی گرفتند و از شعارهای " رأی من کو؟" گذر نموده و با هدف قرار دادن رهبر نظام و جمهوری اسلامی، نشان دادند که قدرت ساختار شکنانه آنها، آمل و آرزوهایی فرا تر از رهبران اصلاح طلبان دارد. تا جانی که برخی از رهبران اصلاح طلب دولتی اظهار نمودند که این "رهبران" هستند که در پی مردم روانند.

۳ - بخشی از پشتیبانان دستگاه ولایت و دولت کودتا ( باصطلاح جناح دور اندیش حاکمیت ) پس از آنکه تشخیص دادند که قدرت بالقوه انفجاری توده حق طلب در صورتی که با سازماندهی مستقل و سراسری به مقابله با رژیم برآید، " نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان"، تشدید فشار را بی حاصل ارزیابی نمودند و چاره کار را در مصالحه و کوتاه آمدن با رهبران اصلاح طلبان دولتی جستجو کردند. پا در میانی "جناح دوراندیش" رژیم، اما، جز ایجاد تشنت در بین "اصول گرایان" و نتیجه ای جز تضعیف بیشتر اراده واحد حکومت بیان نیاورد. جناح سرسخت تر حاکمیت که با طرح " نمد مالی " کردن اصلاح طلبان دولتی، بخود می قبولاند که ریزش قابل توجهی در صف آنان بوجود

خواهد آورد و در نهایت با خفه کردن مردم و شکستن کمر اصلاح طلبان دولتی، یا رهبران آنها را به پذیرش تسلیم و ذلت وادار خواهد کرد و یا با دستگیری آن " رهبران"، غانله را پایان خواهد داد، اما، اکنون در جهان واقعیت ها بار دیگر خود را با مقاومت و سازماندهی "رهبران" و خطر دو دستگی در صفوف خویش ( صفوف اصولگرایان ) روبرو مینبند.

لذا بنظر میرسد که با همه هارت و پورت های علی خامنه ای، احمدی نژاد و دستگاه سرکوبگر قضائی و نظامی اشان مبنی بر دستگیری، محاکمه و مجازات مهدی کروبی و یا میرحسین موسوی و... ناچار هستند فعلاً در این رابطه تنها به تهدید بسنده کنند.

در آخرین نماز جمعه تهران که از "صدا و سمیای جمهوری اسلامی" پخش گردید، امام جمعه موقت تهران جنتی با اشاره به مردم و رهبران اصلاح طلبان دولتی گفت که: " اخلاق گران روز قدس، برای سیزده آبان برنامه دارند. مسئله بسیار بالاتر و مهمتر از آن چیزی است که در ظاهر نشان می دهد. مسئله دشمنی این افراد بسیار ریشه دار است.... آنان خواستار حذف نظام اسلامی هستند."

البته این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که طرح احمقانه کودتا در کودتا، توسط بخشی از اکتیویست حاکمیت، در صورت وخیم تر شدن وضعیت کنونی و غیر قابل کنترل شدن اوضاع در آینده، میتواند در دستور کار یکی از محافل قدرت قرار گیرد.

۴ - کار چرخاتان نظام پس از آنکه پول های باد آورده حاصل از افزایش در آمد نفت را غارت نمودند و صندوق دولت را به تاراج بردند، برای دست یابی به ثروت بیشتر و کم کردن مخارج دولت، به " هدفمند کردن رایانه های دولتی" روی آورده اند. این امر نیز بوقوع گردن نهادن رژیم جمهوری اسلامی به رهنمودهای صندوق بین المللی پول است.

امری که دستبرد به جیب کارگران و زحمتکشان است. این اجحافات با توجه به نابسامانی های اقتصادی کشور، همچنین تشدید تورم و بالا رفتن فشار قیمت کالاهای مورد نیاز مردم، دهانه های آتشفشان خشم عمومی را بیش از پیش خواهد گشود. آتش بارانی که اگر با سازماندهی مستقل و سراسری توده ها هم زمان گردد، میتواند کل نظام جمهوری اسلامی را زیر ضربات سوزنده خویش به مرز درهم پاشیدگی برساند.

حال اگر به این نابسامانی ها، سرکوب ها و تحمیل خفقان ها به مردم، رشوه خواری و فساد فزاینده که سر تا پای رژیم را فراگرفته است را اضافه کنیم، در می یابیم که رژیم با چه دردهای بی درمانی روبرو است. از یک طرف پروسه زوال یافتن، مستاصل اش نموده و از طرف دیگر مردمی لگد مال شده، اما، به پاخواست، مترصد هر موقعیتی هستند که با وارد آوردن ضربه نهانی، به حیات ننگین اش پایان دهند.

۵ - اصلاح طلبان دولتی که در تقابل با طرح کودتای " انتخاباتی" ریاست جمهوری، با سرسختی کودتا چیان روبرو گشتند و با سپر شدن شان توسط مردم، راه بازگشت به دوران طلایی گذشته نیز برایشان به سراب تبدیل شده است، اکنون اعتراف میکنند که این مردم هستند آنان را بدنبال خودشان میکشند. در چنین موقعیتی، وضعیت آنان نیز بیگونه ای دگرگون گشته است که بنظر میرسد بناچار به مردم پناهنده شده اند.

در کوتاه مدت نیز چاره دیگری برایشان متصور نیست. اگر دست از مقاومت بردارند، بسرعت از چشم مردم می افتند و پرونده سیاسی آنان که به چانه زنی در بالا و به وقت گذرانی در پایین گره خورده بود، میسوزد و آینده متصور سیاسی شان، نابود میشود.

در موقعیتی که اصلاح طلبان دولتی، نه فقط موقعیت اقتصادی و یا اجتماعی شان، بلکه جانشان نیز از جانب حاکمیت مورد تهدید قرار دارد، برای آنها چاره دیگری جز "پناهندهگی" به مردم باقی نمانده است. امری که در تشدید شکاف ها در بالا و به ضرر حاکمیت تمام شده است. در این بین ایستادگی مهدی کروبی بر روی افشاگری هایش در رابطه با سرکوب های اخیر و تجاوزات جنسی به برخی از جوانانی که در جنبش اعتراضی اخیر دستگیر شده بودند، و حتی نامه های اخطارگونه او به مقامات و برخی از مراجع تقلید شیعه، بتدریج در اردوگاه اصلاح طلبان جایگاه مطلوب تری را به او داده است. امری که خشم عناصری از حاکمیت را آنچنان برانگیخته است که در صدد هستند که با محاکمه و محکوم کردن او، صدایش را به خاموشی کشانند.

در حین ادامه تلاش های اصلاح طلبان دولتی، اکنون پس از سپری شدن ۱۴ سال از آغاز علنی اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران و شکست های پیاپی آنان در وادار نمودن ولی فقیه به گردن نهادن به قوانین خود نظام، بی حاصل بودن تلاش اصلاح طلبان دولتی را بی ردا و پوشش در معرض دید همگان قرارداده و نشان میدهد که پروژه اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران، که از ابتدا پروژه ای سترون بود، اکنون مرده است.

۶ - توده های حق طلب مردم با تشخیص موارد فوق الذکر، از تشدید شکاف ها در بالا، استفاده بهینه میکنند و از موقعیت پیش آمده ( که خود نقش بسزایی در پیش آمدن آن داشته اند) برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران بهره میگیرند. زنان، کارگران، نوجوانان، جوانان، دانشجویان، معلمان، هنرمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران، مادران عزا و خانواده های دستگیر شدگان اخیر و دیگر زندانیان سیاسی، ملیت های ساکن ایران و ... با استفاده از فرصت های موجود، به گسترش ارتباطات و شبکه های خبر رسانی و سامان دادن به مبارزاتشان، کمر همت بسته اند. امری که لزره مرگ بر اندام رژیم انداخته است.

۷ - در چنین هنگامه ای رژیم فرتوت و انزوا یافته ولایت فقیه، که بنظر میرسد که نه توانایی عقب نشینی و سازش با اصلاح طلبان را دارد نه توان برچیدن قطعی بساط آنها را، و نه توان درهم شکستن مبارزات مردم و مقابله با ابتکارات آنان را دارد و نه توان انجام رقم های اقتصادی و یا سیاسی - اجتماعی را، آنچنان به مخصمه افتاده است که مانند گرگ به تله افتاده و چاره را نشان دادن چنگ و دندان و تا آنجا که میسر است، ردین یافته است.

گوپلز وزیر تبلیغات هیتلر میگفت که ؛ سرکوب باید آنچنان کاری باشد که مردم لیزی آنرا در لباس شان احساس نمایند. جمهوری چهل و جنایت حاکم بر کشور ما نیز تنها چاره را ایجاد رعب و وحشت یافته است. دستگیری ها، زندان کردن ها، اعمال شکنجه ها، اعتراف گیری ها و ذلت دادن به برخی از دستگیر شدگان اخیر، توسل به تجاوز جنسی در زندان ها، براه اندازی موج جدید اعدام ها و بویژه اعدام نوجوانان و جوانان، از جمله عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی ایران در رقابت با گوپلز و سراسری کردن رعب و وحشت در ایران است. بزعم کارگزاران رژیم این نوعی عمل پیشگیرانه در رابطه با بیا خواستن مردم حق طلب، آزادیخواه و برابری طلب است.

کارگزاران رژیم و رهبران آن کمابیش به وخامت اوضاع کنونی کشور و حکومتشان آشنا شده اند. اما کار زیادی از دستشان بر نمیآید. کارشان آنچنان زار شده است که حسینعلی منتظری رهنمود های غیر مستقیم به نیروهای مسلح رژیم میدهد. توجه به این نکته ضروری است. نکته دیگری که توجه به آن ضروری است، فرار ثروت ها و برخی از سفرهای بی بازگشت نزدیکان مقامات نظام و نامداران کشور است. بطور مثال نرگس کلهر دختر ۲۵ ساله کلهر مشاور فرهنگی و رسانه ای محمود احمدی نژاد ماه گذشته به بهانه شرکت در جشن واره سینمایی نورمیرگ از کشور خارج شد و سپس از دولت آلمان تقاضای پناهندگی کرد. وقتیکه فرزندان و نزدیکان مقامات بالای رژیم هم روی از آنان بر میگردانند و انزجار خودشان از آنان را اعلام مینمایند، آنگاه مقامات رژیم با پوست و گوشت خود در مییابند که قانون گریز از مرکز در حل عمل است.

اکنون که هراس از سفر بی بازگشت چهره های شناخته شده از ایران نظیر فاطمه معتمد آریا ( هنرپیشه )، مجتبی میرتھماسب ( مستند ساز) جعفر پناهی ( سینماگر ) - بمثابه سمیل هانی از نوید فرارسیدن توفانی که حیات رژیم را میتواند به خطر بیندازد- بار دیگر به کابوس ها رژیم تبدیل شده است، ممنوع الخروج کردن این چهره ها در فرودگاه و ضبط پاسپورت آنها، تسلای خاطر رژیم شده است.!!! هر چند که رژیم به این نوع عملکردها در گذشته روی آورده بود، اما، گستردگی و سیستماتیزه شدن آن، بعلاوه، شرکت تعداد قابل ملاحظه ای از نزدیکان و فرزندان مقامات رژیم در تظاهرات اخیر، نشان میدهد که خود رژیم نیز احساس مینماید که وارد مرحله ای متفاوت از گذشته شده است.

خروج و یا فرار فرزندان صاحبان زر و زور و خروج رقم نجومی بیش از ۱۸ میلیارد دلار از ایران و تصاحب آن توسط مقامات ترکیه ( که بطور علنی رو شده است )، جدا شدن علنی و پر سر و صدا و هزینه دار اصلاح طلبان دولتی از ولی فقیه، ایستادگی اشخاصی نظیر میرحسین موسوی، مهدی کروبی حتی محمد خاتمی و خانن نامیده شدن آنان از جانب عناصر پرنفوذ وابسته به علی خامنه ای، افزایش روز افزون شکاف ها در بالا، ترس و واهمه ولی فقیه و مقامات وابسته به او از فرارسیدن روزهای تاریخی و دل پیچه آنان از احتمال ابتکار عمل های توده های مخالف نظام و .... همه و همه نشان از ترک برداشتن سقف و بدنه نظام از درون و تداوم تحریکات مردم است. این آغاز پایان کار رژیم است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران مستاصل است. احساس نا امنی میکند و به مردم ناراضی بچشم دشمن ( اصطلاح علی خامنه ای ) مینگرد. امری که باتوجه به سه دهه سرکوب خونین مردم، بدور از واقعیت نیست. لذا، راه چاره را ردین مردم و ایجاد رعب و وحشت یافته است.

اما همه را نمیتوان دستگیر و زندانی کرد. همه را نمیتوان کشت. شرایط کنونی ایران نشان میدهد که تمهیدات رژیم برای خریدن وقت، بشکست انجامیده است. رژیم همانند بدنی جزام گرفته، در حال اضمحلال است.

مردم مبارز و ترقیخواه ایران میتوانند با تشدید کارزار تبلیغی و ترویجی، با استحکام بخشیدن به سازماندهی خود و تلاش در برقراری ارتباط مؤثر بخش های متفاوت مبارزاتی در سراسر کشور و همراهی و همیاری عناصر و تشکلهای مبارز و مترقی در خارج از کشور با مبارزات مردم در ایران و ایجاد همبستگی و پشتیبانی مؤثر و پیگیر افکار عمومی در جهان از مبارزات مردم ایران، نه تنها در این مقطع رژیم را منزوی تر و مستاصل تر نمایند، بلکه با ادامه مقاومت و مبارزه و اتکاء به نیروی خودشان، قادر خواهند شد که این رژیم ناپهنگام تاریخی را به گورستان تاریخ رهسپار نمایند.

میبایست با تعقیب مسیر اتفاقات، حوادث و تحولات ایران، منطقه و جهان، ضمن بالا بردن آگاهی و احاطه مان بر اوضاع جاری، مترصد دخالت مؤثر تر در رابطه با حوادث و وقایع داخل کشور برای یاری رسانی به مردم باشیم. مردمی که با آموزش از شکست ها و پیشروی های خویش، با سنگربندی توده ای، از درآمیختن خواست های مطالباتیشان و مبارزاتشان، در صددند که بار دیگر تاریخساز باشند. امید که این بار تاریخ تسلط تحمل اراده خود بر سرنوشت شان را به ثبت برسانند. امید که اینبار مهر آزادیخواهی و برابری طلبی را به نتایج مقاومت مبارزاتشان بگویند. امید که اینبار تلاششان به تامین منافع اکثریت عظیم منجر شود. به امید فرارسیدن آن روز! ۱۸ اکتبر ۲۰۰۹

### بقیه : چشم توفان

مبحث انقلاب و اصلاح، فعلا برای جنبش آزادیخواهی ایران، همتاتور که برای خود رژیم، اصلاح طلبی تهدید اصلی به شمار نمی رود. مبارزه به مدار دیگری ارتقاء یافته است. این را مقامات رژیم خوب میدانند و با ردیف کردن سخنرانی ها فقط صورت خود را با سبلی سرخ میکنند و ظاهر مناسبی برای نگرانی های باطنی شان فراهم می آورند. وقتی میگویند "فتنه" که توفانی که وزیدن گرفته فکر میکنند، وقتی بر سر چگونگی برخورد با رهبران اصلاح طلب مرافعه میکنند فقط به فکر آرایش صحنه بیرون هستند، و وقتی میگویند "جنگ نرم" برای جنگ سختی که با مردم در پیش دارند تدارک می بینند. جنگی از آن نوع که "سردار سرلشکر" تعریف کرد: "در همه محلات"، "با همه اقشار"، در رابطه با "همه موضوعات و همه زمینهها و ابعاد سیاسی، امنیتی، فرهنگی". همین تعریف به تنهایی نشان میدهد "دشمن" در استراتژی حکومت خود مردم هستند. جنگ سخت مردم و حکومت شروع شده است. ۲۶ مهر ۱۳۸۸

\*سخنان جعفری در مورد طرح های جدید سپاه و بسیج  
[Lang=P&http://www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1187953](http://www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1187953)  
 \*\*سخنان لاریجانی در قم  
[http://www.donya-e-egtesad.com/Default view.asp?@=178320](http://www.donya-e-egtesad.com/Default_view.asp?@=178320)

### مهدی شاندیز را آزاد کنید

مهدی شاندیز یکی از دستگیر شدگان مراسم اول ماه مه همچنان در زندان است. با گذشت شش ماه از مراسم روز کارگر در پارک لاله تهران هنوز هم آزاد نشده است. مهدی فرایی شاندیز معلم آگاهی که در آن روز برای گرامی داشت روز کارگر همانند بقیه به پارک آمده بود، قبل از انجام هر گونه مراسمی همراه با حدودی یکر صد و پنجاه نفر دیگر به طرز بسیار وحشیانه و خشنی، ضمن ضرب و شتم و توهین فراوان به وسیله ی نیروهای امنیتی بازداشت شدند. بازداشت شدگان در ۴۸ ساعت اولیه در شرایط بسیار دشواری نگهداری و سپس با وثیقه های سنگین ظرف حدود دو ماه به تدریج آزاد شده و در انتظار دادگاه هستند. آنان به جرم شرکت در مراسم انجام نشده گرامی داشت روز کارگر باید به پای میز محاکمه کشیده شوند.

مهدی شاندیز که در وضعیت جسمانی مناسبی قرار ندارد، هم چنان در بازداشت است و به وضعیت وی رسیدگی نمی شود. او از فعالان کارگری است که سال گذشته نیز به جرم جمع آوری امضا برای آزادی منصور اسالو مدتی را در بازداشت گذراند. ماخواهان آزادی هر چه زودتر او از زندان هستیم. کانون مدافعان حقوق کارگر

## نکاتی در باره کنار گذاشتن عبارت مسئله آفرین و پدرسالارانه "زنان و کودکان"

از نادیا حجاب

ترجمه از پریسا آزادیان

شورای امنیت سازمان ملل اخیراً قطعنامه ای را تحت عنوان "قطعنامه ۱۸۸۸ شورای امنیت" به تصویب رسانده است که بر اساس آن توان جامعه بین المللی برای مقابله با خشونت های جنسی که در دوران جنگ بوقوع می پیوندد تقویت می شود. بررسی جرایم مربوط به خشونت جنسی هم اکنون بخشی از قانون پایه ای دادگاه بین المللی جنایی را دربر میگیرد، و همانطور که در قطعنامه پیشین سازمان ملل نیز تاکید شده، این جرایم میتواند در برگیرنده جنایات دوران جنگ، جنایت علیه بشریت و یا اقداماتی که بخشا در جهت نسل کشی صورت میگیرد باشد.

توجه به این موضوع در دنیا کاملاً ضروری است. استفاده از تجاوز جنسی بعنوان سلاحی در دوران جنگ و همچنین استفاده از اشکال دیگر خشونت های جنسی به مراحل هولناکی رسیده است. مرتکبین این جنایات به منظور درهم شکستن جوامع درگیر جنگ، زنان را چه در دوران جنگ و چه پس از پایان آن، مورد حمله خود قرار میدهند. نیم میلیون زن در دوران نسل کشی در کشور رواندا و ششصد هزار زن در دوران درگیریهای بالکان مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند. در سیرالئون شصت و چهار هزار زن از خشونت های مربوط به جنگ رنج بردند. امروزه در نواحی شرقی جمهوری دیمکراتیک کنگو ماهانه هزارو صد مورد تجاوز جنسی گزارش میشود که مرتکبین آن از میان نیروهای امنیتی و یا شورشی میباشند. همانطور که یکی از دیپلماتهای آمریکایی اشاره میکند، "زن بودن بمراتب خیلی خطرناک تر از سرباز بودن است."

اهمیت چنین قطعنامه هایی فقط در این نیست که هدفشان پایان دادن به چنین جنایاتی است، جنایاتی که غالباً رسیدگی و بررسی آنها در مذاکرات دوران پس از تخاصم به فراموشی سپرده میشود. این قطعنامه ها فرهنگ جا افتاده و ارزشهای سنتی که آزار جنسی را بنوعی کم اهمیت تر از دیگر جنایات ارزیابی میکند و حتی باور دارد که "مسئولیت آن با خود زنان است" را به چالش میطلبند.

اما متأسفانه، طرفداران حقوق انسانی زنان از یکسو به یکسری از عملکردهای فرهنگی غیر قابل پذیرش حمله میکنند ولی از سوی دیگر برخی را تقویت میکنند. درست‌تر است قطعنامه ۱۸۸۸ همچنین گزارشات مربوط به آن بطور مکرر به "زنان و کودکان" اشاره میشود. عبارت "زنان و کودکان"، یک عبارت مسئله آفرین هم در دوران صلح و هم در زمان جنگ است.

مشکل این نظریه پدرسالارانه که هنوز در بیشترین نقاط دنیا متداول است، این است که چنین وانمود میکند که گویا در دوران صلح زنان به اندازه کودکان ناتوانند و نمیتوانند بدون حمایت و محافظت مردان کاری را از پیش ببرند. این عبارت مشکل ساز که غالباً و با نیت خیرتوسط سازمانهای توسعه اقتصادی بکار گرفته میشود، نقش بالقوه و واقعی زنان در اقتصاد را نادیده میگیرد. بجای ادغام شدن زنان در جریان اصلی اقتصاد، آنها به حاشیه اقتصاد رانده شده و اغلب درگیر فعالیتهای نامربوط به بازار نظیر خیاطی و صنایع دستی میشوند.

عبارت "زنان و کودکان" در دوران جنگ حاوی سه نکته است: اینکه تمامی مردان بجای شهروند، جنگجویان بالقوه و بالفعل بشمار می آیند؛ اینکه مردان به دفاع و محافظت نیاز ندارند؛ و اینکه زنان نمایندگی و یا ظرفیت برای اقدام را ندارند. لازم است که به این سه نکته بطور مجزا برخورد کرد.

این نظر که تمامی مردان جنگجویان بالقوه محسوب میشوند، اخیراً در حملات اسرائیل به غزه که در زمستان گذشته اتفاق افتاد، خودش را بطور آشکاری به نمایش گذاشت. در آن زمان رسانه ها بطور پیوسته تعداد تلفات و مجروحین شهروندان غیر نظامی را در گزارشات خود کمتر منعکس کردند و تمرکزشان را به روی تعداد تلفات زنان و کودکان گذاشتند. در واقع، طبق آمار سازمانهای حقوق بشر تعداد تلفات شهروندان غیر نظامی ۱۱۷۲ نفر بود که بیش از نیمی از آنان، یعنی ۷۱۹ نفر، مرد بودند.

در حقیقت مردان نیز به دفاع و حفاظت نیاز دارند. این فرضیه که مردان جنگجویان بالقوه هستند بدین معناست که، بعنوان مثال، آنها بطورمدام در میدان جنگ کشته شده، به اسارت درآمده و با شرایط ناهنجار اسارت و رفتارهای غیر انسانی مواجه میشوند. درکشورهایی که انجام نظام وظیفه اجباری است، مردان جوان میتوانند بدون هیچگونه دفاع و چاره جویی مورد خشونت قرار بگیرند. بطور نمونه، در ارمنستان، آزار و اذیت مردان جوان بهنگام خدمت سربازی به حدی بود که بعضی از آنها خودکشی را بعنوان تنها راه نجات خود برگزیدند.

و بلاخره، زنان نه تنها ظرفیت اقدام را دارند، بلکه همانطور که کارشناسان مطرح میکنند، آنها همان کسانی هستند که تمامی جوامع را قادر میکنند که از جنگ و درگیری نظامی جان سالم بدر ببرند. هر چند که توانایی آنها در عرصه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هنوز در عرصه سیاست منعکس نشده است.

قطعنامه ۱۸۸۸ گام مثبتی در جهت خدمت گرفتن نمایندگی زنان بشمار می آید. این قطعنامه، مناطقی را که در آن زنان بطور مشخص در درگیریهای جنگی مورد هدف قرار گرفته اند را برجسته میکند و خواهان این است که این خشونت ها را جنایات جنگی محسوب کنند. این کارنقطه پایانی بر معاف کردن این جنایات خواهد گذاشت. این قطعنامه همچنین باعث استحکام قطعنامه های پیشین شده که در آنها حق بدست آوردن نمایندگی منصفانه زنان در برقراری صلح چه پس از درگیریهای جنگی و یا چه در اقداماتی که برای برقراری صلح صورت میگیرد، طلب شده بود.

اما این گامهای مهم نباید موجب پنهان کردن این حقیقت باشد که، هم به خاطر زنان و هم مردان، ما باید از استفاده از عبارت "زنان و کودکان" خودداری کنیم. نویسندگان و سخنرانان، هر وقت که لازم است که توجه دنیا را به این واقعیت جلب کنند که بیشتر کسانی که مورد هدف خشونت قرار میگیرند دختران کمتر از ۱۸ سال میباشند ( سنی که طبق عهد نامه بین المللی حقوق کودکان دوران کودکی رسماً به پایان میرسد) باید به این مسئله اشاره کنند. در غیر این صورت ما تنها به بخشی از این مسئله پاسخ گفته؛ زنان را در پروسه توسعه توسعه به حاشیه رانده؛ و برای برخی از حقوق انسانی اولویت بیشتری قائل شده ایم.

نوشته حاضر برگردان مقاله نکاتی در باره کنار گذاشتن عبارت مسئله آفرین و پدرسالارانه "زنان و کودکان" به قلم نادیا حجاب است که در سایت کانتر پانچ درج شده است.

## حکم دادگاه را در باره فعالان سندیکای نیشکر هفت تپه محکوم می کنیم.

دادگاه تجدید نظر، احکام صادره در باره اعضای سندیکای هفت تپه را مبنی بر محکومیت آنان به حبس تعزیری تایید کرد. اعضای سندیکای هفت تپه که جرمی به جز دفاع از حقوق غیر قابل انکار همکاران کارگر خود ندارند، به آن دلیل محکوم می شوند که خواهان ایجاد تشکل و احقاق حقوق کارگران و جلوگیری از اجحاف به آنان و تعطیلی کارخانه و خصوصی سازی آن هستند.

تشکیل سندیکا که از ابتدایی ترین حقوق کارگران در تمام دنیا است گویا برای کارگران ایران جرم است. درخواست حقوق های چند ماه به تاخیر افتاده کارگران گناهی است که با زندان پاسخ داده می شود. این همه ستم و نامردمی بر حقوق کارگران و زحمتکشان با چه منطقی است؟ کارگران و زحمتکشان که اصلی ترین پایه های تولید و گردش زندگی اقتصادی جامعه هستند در هیچ نقطه ای از دنیا به این شکل مورد ستم و استعمار قرار نمی گیرند.

ما ضمن محکوم کردن صدور چنین احکامی در حق کارگران عنوان می کنیم که صدور چنین احکامی نه تنها کارگران را برای رسیدن به خواسته های برحق خود مایوس نکرده، بلکه باعث افزایش خشم و نفرت آنان از این گونه اعمال سود محور است که هیچ گونه حقی برای اصلی ترین مالکان و صاحبان ثروت اجتماعی قابل نیست.

کانون مدافعان حقوق کارگر

## مصاحبه آرش با یوسف آبخون

**یوسف آبخون:** با سلام به خوانندگان گرامی نشریه آرش و با سپاس از شما که این شماره نشریه آرش را به مسائل جنبش کارگری اختصاص داده اید. با ابراز تاسف از این که نشریات ایرانی، چه آن ها که خود را طرفدار طبقه کارگر می دانند و چه آن ها که نمی دانند، کم تر به این مسائل می پردازند. در حالی که هر تحولی در کشور ما، به تحولات در این طبقه، یعنی پرشماترین مردم ما بستگی دارد.

**آرش -** به نظر شما سطح «آگاهی طبقاتی»ی کارگران ایران در چه مرحله ایست؟

به نظر من برای پاسخ به این سوال ابتدا باید روشن کنیم که منظور از " آگاهی طبقاتی" چه هست تا بتوانیم به این سوال پاسخ بدهیم که کارگران ایران در چه مرحله ای از آن قرار دارند. چرا که در این مورد برداشت واحدی وجود ندارد و حتی می توان گفت در چپ ما برداشت نادرستی از آن وجود دارد. به این ترتیب که آگاهی طبقاتی کارگران با آگاهی سوسیالیستی و یا انقلابی ( آن هم با برداشت های گوناگونی که از این سوسیالیسم و یا انقلاب کارگری در ذهن آن ها وجود دارد) یکی گرفته می شود. همراه با این درک نادرست تر از گفته های لنین که این آگاهی در میان آن ها به عنوان انقلابیون (حرفه ای) وجود دارد که باید آن را از (بیرون) به (درون) طبقه کارگر ببرند. نتیجه عملی این درک این است که خود طبقه و آگاهی اش (و به قول مارکس آن طور که هست و نه آن طور که ما می خواهیم) که معمولاً تا شرائط انقلابی در جامعه، انقلابی و یا سوسیالیستی نیست، نه تنها در معادلات آن ها حذف می شود بلکه حتی مبارزه و آگاهی این طبقه مثلاً تا زمانی که در چارچوب نظام سرمایه داری صورت می گیرد، تحقیر و گاهی حتی انحراف (معلوم نیست از چه هدفی!) تلقی می شود. بنا براین در این برداشت، آگاهی خود طبقه کارگر در هر مرحله ای و حتی سوسیالیستی که هم باشد، آگاهی طبقاتی محسوب نمی شود. مگر آن که آگاهی طبقه با آگاهی های آن ها یکسان گرفته شود.

این گسست در درک آگاهی خود طبقه و آگاهی سوسیالیستی که گویا ( با برداشت نادرست از گفته های لنین در چه باید کرد) بی ارتباط از طبقه شکل گرفته و یا به وجود می آید، نتایج منفی زیان باری برای جنبش کارگری داشته است. درحالی که منظور لنین این بود که سوسیالیسم مارکسی و یا کارگری حاصل روند فکری خاصی بوده که تنورسین آن یعنی مارکس کارگر نبوده است. نه آن که او تنوری خود را بی ارتباط به مبارزه و آگاهی این طبقه شکل داده است. در حالی که برعکس واقعیت این است، که مارکس به این دلیل سوسیالیسم خود را کارگری نامید که در برابر سایر مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی آن زمان، اولین سوسیالیسمی بود که در پیوند با نتایج مبارزه (روزمره، اقتصادی و یا اتحادیه ای) و آگاهی این طبقه و با تکیه و تاکید بر آن به وجود آمد. با این حال می توان گفت که گسست جنبش چپ از جنبش کارگری (و یا اتحادیه ای)، که سابقه ای طولانی داشته و تنها به چپ ما محدود نیست و به ویژه پس از لنین، ریشه در همین درک نادرست از گفته های او دارد.

شاید تاکید بر این نکته در این جا لازم باشد که منظور از آگاهی طبقاتی هم، آگاهی فرد کارگر نیست. کارگر از نظر فردی تفاوتی با دیگر مردم جامعه و یا طبقات تحت ستم ماقبل خود ندارد و ممکن است کارگران مانند سایر گروه های مردم افکاری ارتجاعی و یا مترقی داشته باشند. این تاکید، به آگاهی های رنگارنگ سوسیالیستی و یا کمونیستی قبل و یا بعد از مارکس هم مربوط است. چنان چه اکثر نمایندگان افکار سوسیالیستی و کمونیستی قبل از مارکس، کارگر بودند. ولی کارگر بودن آن ها مانع از آن نشد که مارکس در فصل سوم مانیفست، سوسیالیسم و کمونیسم آن ها را ارتجاعی ننماید. مثلاً وایتلینگ که به پدر کمونیسم آلمان معروف است، خیاط بود و پردون فرانسوی که به پدر آناشیزم معروف است چاچی بود و یا ارنست هارنی که به پدر سوسیالیسم کارگری انگلیس معروف است و به قول درپیر قبل از مارکس به سوسیالیسم کارگری رسیده بود. ولی مارکس سوسیالیسم و کمونیسم آن ها را به این دلیل تخیلی و گاه همین طور ارتجاعی می دانست که به حرکت و آگاهی خود طبقه کارگرمتمکی نبودند و مبارزات روزمره اقتصادی و اتحادیه ای کارگران را سازشکارانه و ارتجاعی می دانستند و آن را تحقیر می کردند. درحالی که مارکس این مبارزات را در جوهر خود انقلابی و مکتب مبارزه برای کمونیسم می دانست. این مساله به آگاهی طبقاتی حاصل از این مبارزه طبقه کارگر هم که به قول

مارکس به واسطه مجموعه شرائط زندگی و اجتماعی اش انقلابی است نیز برمی گردد.

این که چرا مارکس مبارزه روزمره کارگران برای دست مزد را در جوهر خود انقلابی می داند و یا این طبقه را به واسطه مجموعه شرائط کاروندگی اش انقلابی می داند، به درکی مربوط است که مارکس از مفهوم عینی پرولتاریا در فصل اول مانیفست به دست می دهد و سوسیالیسم کارگری خود را نیز بر اساس این درک بنا کرده است.

محورهای این مفهوم به شرح زیر است؛

یک- همان طور که مارکس در اولین جمله از دفتر های دست نوشته های فلسفی و اقتصادی خود در پاریس پس از آشنایی با اتحادیه ها و انجمن های کارگری در سال ۱۸۴۳) نوشت، کارگران برای زنده ماندن خود ناگزیر به مبارزه هستند در حالی که طبقات دیگر، برده و یا رعیت، نبودند.

دو- این مبارزه برای زنده ماندن با مبارزه هر روزه بر سر دست مزد صورت می گیرد. چرا که کارگران برای زنده ماندن خود چیزی جز فروش نیروی کارشان در اختیار ندارند. دست مزدی که سرمایه داران و یا صاحبان وسائل تولید برای زندگی، همان طور که هر روزه می بینیم و همان طور که مارکس در سرمایه در تلاش برای اثبات آن بود، اعتراف می کنند که قادر به پرداخت آن نیستند و کارگران باید بروند آن را از دولت، آن هم در جامعه ای که آن ها را به امان خدا رها کرده است، مطالبه کنند. درحالی که حاکمان و طبقات ستم گر ما قبل سرمایه داری با همه قدر قدرتی خود قادر نبودند برده و رعیت خود را که به هر حال جزء مایملک خود محسوب می کردند به امان خدا رها کنند. چراکه فکر می کردند که با این کار دارائی و قدرت خود را از دست خواهند داد. این شرائط، کارگران را ناگزیر به مبارزه علیه نظام سرمایه داری و دولت مدافع آن می کشاند.

سه- مبارزه مشترک کارگران برای زنده ماندن بر سر دست مزد که در سراسر جهان سرمایه داری مضمون واحدی دارد، آن ها را از همان گام اول ناگزیر می کند که فکری به حال تفاوت های موجود در میان خود، که از نظر قومی، ملی، نژادی، مذهبی و همین طور صنفی آن ها بود، را هم جدا و مبارزه شان را تضییع می کند، بکنند تا بتوانند نیروی بیش تری را برای مبارزه خود برای دست مزد و یا مبارزه برای زنده ماندنشان بسیج کنند.

چهار- موقعیت کارگران در تولید اجتماعی که امکان سازمان دهی نیروهای شان به دست خودشان و هم چنین دست یابی به آگاهی و وحدت طبقاتی را برای آن ها فراهم می کند. در حالی که طبقات تحت ستم و استثمار ما قبل او از چنین امکانی برخوردار نبودند. این موقعیت در این است که نه تنها کارگران هم مثل تمام طبقات تحت ستم و استثمار تاریخ در می یابند که آن ها منبع اصلی تولید ثروت های اجتماعی اند بلکه به این دلیل که این تولید اجتماعی با تقسیم کار پیچیده و جمعی و پیش رفته ای که توسط سرمایه داران برای تولید سود بیش تر سازماندهی می شود، انجام می گیرد. این سازماندهی تولید جمعی که به قول مارکس حالا برای سود بیشتر صورت میگیرد و سرمایه داران و صاحبان تولید ناگزیرند که برای آن میدان بدر کردن یک دیگر هر روزه این سازماندهی را به شیوه ای انقلابی، پیچیده تر و پیش رفته تر کنند، کارگران را به اهمیت تقسیم کار جمعی، سازمان و سازماندهی می رساند. به همین دلیل کارگران به اولین طبقه تحت ستم تاریخ تبدیل می شوند که می توانند به آگاهی طبقاتی، وحدت و تشکل دست یابند و به این ترتیب شرائط رهایی خود را به دست خود فراهم کنند. در حالی که طبقات دیگر تحت ستم تاریخ، توان دست یافتن به وحدت، تشکل و آگاهی طبقاتی و هم چنین رهایی خود را نداشتند.

پنج - ویژگی نظام تولید کالایی سرمایه داری در این است که بهبود و تکامل هر چه بیش تر تولید در آن باعث تخریب هر چه بیش تر موقعیت کارگران و یا بردگان کارمزدی می شود. در واقع در این نظام تولیدی، کارگران هر چه بیش تر و سریع تر و بهتر کارکنند خود را به عنوان یک کالا، مانند هر کالای دیگری ارزان تر کرده و موجبات فقر بیشتر خود را فراهم می سازند. به عبارت دیگر بقای سرمایه دار به تخریب هر چه بیش تر موقعیت بردگان کارمزدی خود وابسته است. درحالی که بهبود و تکامل تولید در نظام های ماقبل سرمایه داری موجب ارتقاء موقعیت طبقات تحت استثمار می شد. همان طور که مارکس در مانیفست اشاره کرده در نظام های قبلی برده به رعیت و رعیت به شهرنشین پیشه ور و پیشه ورشهر نشین به بورژوا تبدیل شدند. بر اساس محورهای بالا که در واقع فشرده ای از فصل اول مانیفست است مارکس تلاش میکند تا با تشریح روند تکامل نظام سرمایه داری



به توضیح مفهوم عینی پرولتاریا و یا طبقه ای بپردازد که در مبارزه ناگزیر و روزمره خود برای زنده ماندن، و یا مبارزه برای دست مزد که آن را در جوهر خود انقلابی می‌داند، می‌تواند به وحدت، سازمان و آگاهی طبقاتی دست یافته و به اولین طبقه تحت ستمی در تاریخ تبدیل شود که قادر است خود را به دست خود رها کند. به همین دلیل است که مارکس نتیجه می‌گیرد که این طبقه به واسطه مجموعه شرایط اجتماعی و اقتصادی اش انقلابی است.

براین اساس است که او در فصل دوم و سوم مانیفست به رابطه دیگران با این مفهوم و یا این نیرو می‌پردازد. در فصل دوم که به رابطه کمونیست ها ( و نه همه آن ها که خود را کمونیست و یا سوسیالیست می‌نامند ) و پرولتاریا پرداخته، با این سنوآل شروع می‌کند که " اصلا کمونیست چه رابطه ای با پرولتاریا دارند" و بلافاصله پاسخ می‌دهد که آن ها سازمان جدا از سایر سازمان های کارگری نیستند و تنها تفاوت شان با آن ها در این است که در این مبارزه ( و نه در مبارزه ای جدا از مبارزه روزمره کارگران ) از منافع آتی کارگران دفاع می‌کنند. در فصل سوم مانیفست که به قول در پیر کم تر مورد توجه قرار گرفته، به رابطه سوسیالیسم و کمونیسم های دیگر با این نیرو می‌پردازد و همه پنج گروه یاد شده در آن را، با اشاره در هر بند، به این دلیل ارتجاعی می‌نامد که در برابر حرکت پرولتاریا با مفهومی که در فصل اول توضیح داده، قرار دارند، با این که هر یک از آن ها " پیراهن پاره پرولتاریا را پرچم خود قرار داده اند".

بنا بر این، آن طور که مارکس تاکید می‌کند، آگاهی طبقاتی کارگران عبارت است از آگاهی آن ها از موقعیت طبقاتی و مبارزه شان که با آن، اگر از نتایج مبارزه اش به عقب کشانده نشود، به سوی سوسیالیسم حرکت خواهد کرد. به گفته لنین این آگاهی می‌تواند خود را در سه محور زیر نشان دهد؛

یک - درک این که آن ها طبقه واحدی را تشکیل می‌دهند؛

دوم- این که منافع متفاوتی با منافع طبقات دیگر دارند؛

و سوم - این که، همان طور که طبقات دیگر تلاش می‌کنند که با نفوذ در دولت منافع خود را به پیش ببرند، آن ها هم باید تلاش کنند که با نفوذ در دولت منافع خود را به پیش ببرند.

مسئله دوم - این است که کارگران از نظر آگاهی، بنا به تفاوت های موجود در میان شان، کل واحدی را تشکیل نمی‌دهند که در لحظه ای موعود، آن طور که در تصور بسیاری از چپ ها وجود دارد، به اصطلاح از "طبقه ای در خود" به " طبقه ای برای خود" مبدل شوند. مارکس هم با آگاهی به این واقعیت، که به قول در پیر این اصطلاح را با درک هنوز هگلی در مانیفست به کار برده بود، جز در دو سه مورد در همان دوره دیگر هیچگاه تا آخر عمر خود به کار نبرد. با این حال، این اصطلاح بنا به کاربردش در مانیفست تاثیر دیرپایی بر ذهنیت چپ باقی گذاشته و تصویری غیر واقعی از طبقه ای برای خود و یا آگاهی یکدست طبقاتی و یا کمونیستی و تحت هدایت سازمان واحدی و مثلا کمونیستی برجای گذاشته است. ولی واقعیت این است که به قول لنین، کارگران بنا به تفاوت های موجود در میان شان در سطوح مختلفی از آگاهی و آمادگی قرار دارند و تصویری که او از حزب انقلابی طبقه به دست می‌دهد ترکیبی است از سطوح گوناگون سازمان های کارگری و انقلابی ( آن طور که او در طرح خودش در چه باید کرد و یک گام به پیش و یک گام از ترکیب پنج سطح از سازمان های انقلابی حرفه ای با توجه به شرایط استبدادی روسیه آن زمان و سازمان های گوناگون کارگری از اتحادیه ها و محافل کارگری به دست داده ) قابل درک خواهد بود. باضافه این که به قول روزا لوکزامبورگ در تحلیل انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، کارگران حتی در شرایط انقلابی هم مجموعه ای از خواست ها اقتصادی، سیاسی و انقلابی را با هم به پیش می‌کشند. این انقلاب، اولین انقلابی بود که با اعتصاب های عمومی توده ای و کارگری شکل مشخص انقلاب کارگری را داشت، خلاف انقلاب های اروپایی قبل از آن که با سنت مبارزات کمون های شهری با سنگربندی ها ی خیابانی به پیش میرفت و به قول مارکس بورژوازی را به قدرت رساندند.

سوم- شاخص آگاهی طبقاتی کارگران است که از نظر مارکس، همان طور که در بالا اشاره شد، خود را در مبارزه برای سازماندهی سازمان های واقعی طبقاتی نشان می‌دهد. یعنی مرحله ای از آگاهی و مبارزه کارگران که آن ها، همان طور که مارکس در مانیفست اشاره می‌کند، در می‌یابند که اهمیت مبارزه برای این سازمان ها، که در ابتدا برای پیش برد مبارزه برای دست مزد ها شکل میگیرند، از مبارزه برای دست مزد ها بیش تر است. چرا که تامین دست مزد ها و خواست های

شان را بدون این سازمان ها نا ممکن می‌بینند و به قول مارکس حتی بورژوازی را با اختصاص دادن بخشی از دست مزد های ناچیزشان برای سرپا نگاه این سازمان ها به تعجب می‌اندازند. این مرحله خود را در حرکتی از همبستگی کارگری، سازمان دهی صندوق های اعتصاب های کارگری که به قول لنین تواتر آن ها خود مرحله ای از شکل گیری اتحادیه های کارگری است، و همبستگی بخش های مختلف کارگری از مبارزات همذیگر نشان می‌دهد. این البته باید اشاره کرد که این آگاهی، سطح پایه ای و ابتدائی آگاهی طبقاتی کارگران است.

و اما در رابطه با کارگران ایران، با توجه به آن چه اشاره رفت و با توجه به مبارزات کارگران ایران در سال های اخیر نمی‌توان گفت که کارگران ایران در مراحل اولیه آگاهی طبقاتی خود قرار دارند، هرچند که هنوز قادر به سازماندهی تشکل های مستقل کارگری خود نشده اند. در واقع محورهایی که در بالا اشاره شد محورهایی عام هستند و نمی‌توان آگاهی طبقاتی کارگران در شرایط مشخص را با این محور ها ی عام تعیین کرد. به طور مثال کارگران ایران، لا اقل در سطح کارگران با سابقه صنایع بزرگ آگاهی طبقاتی و سیاسی بالایی را از خود نشان داده اند. آن ها برای دست یابی به سازمان های خودشان باید غسل تعمید خونباری را از سرکوب و کشتار بی رحمانه اسلامی از سر می‌گذرانند. و یا سد سرکوب رژیم اسلامی را نهاد های کارگری جاسوسی وابسته به آن را در هم می‌شکستند تا می‌توانستند تشکل ها و سازمان های مستقل خود را به وجود بیاورند. آن ها باید می‌توانستند با عمیق ترین اعتقادات مذهبی خود کنار می‌آمدند تا می‌توانستند و هم چنین از سنگینی انقلابی شکست خورده و به ویژه انقلاب الهی مدعی برابری رها می‌کردند تا بتوانند به روی پای خود ایستاده و سازمان های مستقل طبقاتی خود را بنا کنند. و یا آن ها باید می‌توانستند به قول لنین آمادگی و آگاهی انقلابیون حرفه ای در مبارزه با پلیس سیاسی (آن هم مخوف ترین آن ها را) می‌داشتند تا بتوانند بقا و ادامه کاری این سازمان های را تامین کنند. و یا باید از آگاهی اخلاقی و عاطفی بالای برخوردار می‌بودند تا خود را از آوار ناسازخوانی های چپ های به اصطلاح انقلابی مدافع طبقه کارگر که شهدای بی شماری به نام دفاع از منافع (آتی) آن ها داده بودند، بیرون کشیدند و سازمان های واقعی کارگری خود را برپا کنند. مهم تر آن که آن ها می‌باید مبارزه ای غیر معمول در شرایط کاملا غیر معمولی را با سازماندهی هرروزه تظاهرات در برابر نهاد های دولتی به جای اعتصاب های معمول کارگری و راه بنیان و غیره را در کشوری که در آن اصل پرداخت دستمزدها و اشتغال به زیر سنوآل رفته به پیش می‌برند تا بتوانند به سازماندهی تشکل های اتحادیه ای خود برسند. آن هم درحالی که در هر گام زمین زیر پایشان با تخریب پایه های مادی مقاومت و مبارزه اشان و با نابودی تولید و اقتصاد و بیکاری های میلیونی و تحت جراحی بیرحمانه طرح های نئولیبرالی اسلامی و خصوصی سازی دولت، مداوما خالی کرده و می‌کند. این سیاست ها، همان طور که در دوسه دهه اخیر در کشورهای پیش رفته سرمایه داری شاهد بوده ایم، حتی سازمان یافته ترین و آگاه ترین اتحادیه های کارگری را درهم شکسته و اعضای آن ها به نیم و حتی یک سوم کاهش داده است. به این ترتیب، معلوم است که دست یابی به حقوق کارگری در چنین شرایطی تنها با تکیه نیروی خود کارگران دشوار است. در واقع در همه جا حقوق پایه ای کارگری و یا سازمان های کارگری حاصل جنبش های عمومی توده ای و کارگری و یا انقلاب های دمکراتیک بوده اند. مثلا در انگلیس سازمان دهی اولین اتحادیه سراسری کارگری در پی مبارزه عمومی برای حق رای برای مردم به وجود آمد. طرحی که مارکس آن را نوشت و به پیش برد و به همین دلیل از جانب چپ های به اصطلاح انقلابی آن زمان به رفرمیسم متهم شد. در واقع ناگزیری مبارزه برای زنده ماندن در چنین نظام اسلامی سرمایه داری در ایران، کارگران ما را تا آن مرحله از آمادگی و آگاهی رسانده تا قادر شوند با همه دشواری ها و پیچیدگی های مبارزه در شرایطی چنین نامعمول و بحرانی، تشکل های طبقاتی واقعی خود را سازمان بدهد.

**آرش :** در این مرحله از جنبش طبقه کارگر ایران، پیشنهادهای عملی و ملموس شما برای تشکل یابی این طبقه چیست؟

**یوسف ابخون :** می‌توان گفت که کارگران ایران لااقل در سطح واحدهای بزرگ صنعتی و برخی از رشته های صنفی متشکل هستند. سازماندهی اعتراضات و اعتصاب ها کارگری، که هرروزه شاهد آن ها هستیم، بدون سطحی از سازماندهی ممکن نیست. ولی مساله این است که این سطح از تشکل یابی، همان طور که تجربه کارگران در سال های اخیر نشان می‌دهد، برای دست یابی به خواست های شان کافی نیست.

وواقعیت این است که کارگران ما علی رغم مبارزات قهرمانانه ای که به پیش برده اند از نظر شرایط زندگی تا سطح شرایط مرگ وزندگی و از لحاظ حقوقی تا سطح ابتدایی ترین حقوق کارگری و عقب مانده ترین کشورها به عقب رانده شده اند. تا جایی که دیگرگذران زندگی روزمره زندگی شان با بن بست روبروشده و جایی برای عقب نشینی بیش تر برایشان باقی نمانده و از لحاظ حقوقی هم، عملاً نه تنها قانون کار بلکه حداقل پوشش قانونی نیز معنای خود را از دست داده است. بیش از نود درصد کارگران تحت قرار دادهای موقت کار می کنند، یعنی رسماً از شمول قانون خارج شده اند و برای باقی آن ها که قانون کار رسماً شامل شان می شود، کارکردی ندارد.

این شرایط، حاصل بحران عمومی جهان سرمایه داری، سیاست نئولیبرالی درده های اخیر و مهم تر از آن تخریب اقتصاد و تولید کشور ما تحت سیاست های نازجگرانه و دلال مایانه رژیم اسلامی در سه دهه گذشته است که باعث در هم ریختن پایه های مادی مقاومت طبقه کارگر ما شده است. روشن است که شرایط بحرانی به طور کلی، همان طور که در سطح جهانی شاهد هستیم، شرایط مناسبی برای تشکل یابی کارگران نیست و نتایجی دارد که باید در مسائل تشکل یابی کارگران ما در نظر گرفته شود.

مسئله دوم، شرایط سرکوب ددمنشانه و قرون وسطانی رژیم ولایت فقیه است که آن را با پیش رفته ترین و مدرن ترین وسائل و تجارب جهانی سرکوب در هم آمیخته است. نتیجه، همان طور که در بالا اشاره کردم، این است که سازماندهی ساده ترین تشکل های کارگری به آملگی و آگاهی بالا و تجربه و آشنایی به قول لنین با هنر و فنون مبارزه با پلیس سیاسی، آن هم با وحشی ترین و خونخوارترین آن در سطح جهان و بی سابقه در تاریخ کشورما، نیاز دارد. باید اعتراف کرد که کارگران ما، به ویژه در سازماندهی سندیکا و یا اتحادیه شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و سپس در نیشکر هفت تپه هنر و فداکاری خارق العاده ای را از خود نشان دادند. کاری که شگفتی، امید و احترام جنبش جهانی کارگری را و در برابر کارشکنی ها و گنج سری و درماندگی به اصطلاح چپ های وطنی، همان طور که در حمایت کارگران در کشورهای مختلف شاهد بودیم، برانگیخت.

مسئله سوم، ساختار طبقه کارگر ما است که در آن سهم کارگران صنایع بزرگ، یعنی هسته اصلی مقاومت و مبارزه جنبش کارگری، حتی قبل از آن که مصیبت رژیم اسلامی از آسمان بر آن نازل شده و با سیاست های نئولیبرالی ندیای مدرن درهم آمیخته و تولید و صنعت مدرن ما را درهم بشکنند، در مقایسه با سایر بخش های کارگری ناچیز بود. با این حال این بخش از طبقه کارگر ما این کاستی در سازماندهی عمومی و سراسری کارگران کشور ما را با مبارزات دلاورانه و هوشیارانه خود جبران کرده است.

اما نکاتی که در این رابطه به نظر می رسد این است که سازماندهی سراسری کارگران ما تنها با تکیه بر نیروی این بخش مهم و تعیین کننده در جنبش کارگری ما ممکن نیست. عواملی که در بالا به آن اشاره کردم موجب می شود، که همان طور که تجربه سال های اخیر نشان داده، حتی کارگران این بخش هم با همه اهمیت و نقش تعیین کننده ای که در اقتصاد ما دارند، نتوانند خواست های اصلی خود مانند پرداخت دست مزد ها و یا امنیت شغلی شان را تامین کنند. در واقع اوضاع در کشورما حالا به جایی رسیده که تامین ابتدایی ترین خواست های کارگری نیز با تحولات پایه ای در سیاست و اقتصاد کشور گره خورده است. اما هر تحولی در این کشور نیز بدون تحولی پایه ای در جنبش کارگری ما ممکن نیست. کارگران ما هم ضرورت این مسئله درک کرده و همان طور در مبارزات کارگری سال های اخیر شاهد بوده ایم تلاش کرده اند تا مبارزات خود را از سطح کارخانه و واحد های منفرد فراتر برده و بر نیروی هر چه وسیع تری از کارگران و هم چنین با به میدان آوردن خانواده ها و مردم محلات زحمت کش نشین، نیروی هر چه وسیع تری را برای برهم زدن تعادل موجود که به ضرر آن ها عمل می کند، وارد کنند. بحران اقتصادی و سیاست های ویران گرانه رژیم اسلامی حداقل امکان زندگی شرافتمندانه و انسانی را از اکثریت مردم ستم دیده و زحمتکش ما گرفته و این احساس هم سرنوشتی با کارگران را در میان آن ها دامن زده است. این احساس می تواند جنبش عمومی از مردم زحمت کش و کارگران را در برابر سیاست نئولیبرالی واز جمله کل نظام سرمایه داری دامن زده و تعادل موجود را به نفع جنبش کارگری بر هم بزند. باید اشاره کنم که تامین مطالبات پایه ای کارگری و یا حق تشکل و اعتصاب در همه جا حاصل جنبش های عمومی کارگری و توده ای و یا انقلاب های دمکراتیک بوده اند. مثلاً اولین

اتحادیه سراسری کارگری، یعنی اتحادیه کارگران انگلیس در پی مبارزات عمومی برای حق رای مردم در سال ۱۸۶۷ به وجود آمد.

با این حال باید تاکید کرد که این جنبش عمومی، نه تنها ما را از برخورد به مسائل مشخص جنبش کارگری و یا سازماندهی سراسری کارگری بی نیاز نمی کند بلکه قوام این جنبش به قوام و سازمان یابی جنبش کارگری وابسته است.

اما تصور طبقه کارگری متشکل و سازمان یافته که می تواند خود را در سازمان های سراسری و یا اتحادیه های کارگری نشان بدهد، بدون تشکل یابی بخش های گوناگون آن ممکن نیست. با توجه به این که مسائل سازماندهی بخش های مختلف آن هم یکسان نیست. مثلاً کارگران صنایع بزرگ می توانند نسبت به سایر بخش های کارگری ساده تر خود را سازمان بدهند. ولی ممکن است همین بخش در شرایطی و در برخورد با امتیازاتی نسبت به سایر بخش های کارگری در موقعیتی محافظه کارانه قرار بگیرند. پدیده ای که در تاریخ جنبش کارگری وجود داشته و به اشرفیت کارگری موسوم شده است. و یا ممکن است بخش هایی از کارگران و یا حتی اتحادیه های آن ها، به دلایلی در موضعی ارتجاعی قرار بگیرند. به طور مثال همان طور که مارکس در کتاب سرمایه خود راجع به اتحادیه های کارگران دوک ریسی دستی در انگلیس در قرن نوزدهم نمونه آورده بدلیل عدم همراهی با جنبش عمومی کارگری و قرار گرفتن در برابر رشد صنعت مدرن نساجی، که موجودیت آن ها مورد تهدید قرار داده بود، موضعی کاملاً ارتجاعی اتخاذ کنند.

بنا براین در مورد پاسخ به سوال دوم می توانم بگویم که پیش نهاد های من برای تشکل یابی طبقه کارگرما، که طبعاً از راه دور نمی تواند چندان عملی و ملموس باشد، می تواند توجه دادن به نکات کلی اشاره شده در بالا، و یا به آن چه در ترسیم استراتژی سازماندهی سراسری و یا اتحادیه ای آن ها ضروری است، باشد.

**آرش:** آیا در این مرحله از جنبش کارگری ایران، می توان سخنی از گرایش های مختلف به میان آورد؟

**یوسف ابخون:** همان طور که در بالا اشاره کردم، اگر منظور از جنبش کارگری حرکت خود طبقه باشد، و به قول مارکس "آن طور که هست و نه آن طور که ما می خواهیم"، طبعاً می توان در میان کارگران و در جنبش آن ها هم مثل سایر مردم گرایش های گوناگون سیاسی و اندولوژیک مترقی و یا ارتجاعی را تصور نمود. ولی مشکل ما هم در این رابطه این است که وضعیت طبقه کارگر ما "آن طور که هست" کاملاً نادیده گرفته شده و کار به اصطلاح کارشناسی بسیار ناچیزی در این رابطه صورت گرفته است. طوری که گویا تحولات در این پرشمارترین طبقه، در معادلات سیاسی و یا تحولات در جامعه ما، حتی از نظر کسانی که خود را مدافع طبقه کارگر می دانند، اهمیتی نداشته است. از این رومی توان گفت اطلاعات قابل تکیه ما در این رابطه بسیار ناچیز است و از حدس و گمان های عمومی فراتر نمی رود.

ولی در مورد وضعیت طبقه کارگر ما "آن طور که ما می خواهیم"، بحث های بی ثمر بسیاری در میان چپ ها و یا کسانی که خود را مدافع طبقه کارگر می دانسته اند، وجود داشته که خوش بختانه تاثیر و اهمیت چندان هم در جنبش عملی کارگری ما نداشته است. خوش بختی دیگر این است که هر اندازه که جنبش کارگری ما خود یا به میدان گذاشته و می گذارد و سازمان می یابد، اهمیت و تاثیر منفی این بحث ها نیز کاهش می یابد. به قول مارکس در جمع بندی خود از انتزاعیونال اول، که با تلاش مارکس گرایش های گوناگون سوسیالیستی ولی غیر کارگری در کنار اتحادیه های کارگری نشسته بودند، "رابطه معکوسی بین رشد جنبش واقعی کارگری و فرقه هایی که می خواستند خود را به جای این جنبش واقعی بنشانند وجود دارد".

اما بحث در مورد گرایش های مختلف در جنبش کارگری از نظر گرایش های مختلف چپ ما هم این بوده که کارگران باید حالا اتحادیه بسازند و یا شورا؟ بی توجه به این که خود کارگران در عمل چه می کنند. گویا که با فرمان آن ها است که تشکل های کارگری شکل می گیرند و یا مثلاً گرایش های گوناگونی در میان آن ها به وجود می آورد. و یا این که، این کارگران هستند که بنا به دلخواه شان تصمیم می گیرند که چه زمانی تشکل انقلابی و یا شورا را سازمان بدهند و چه زمانی تشکل رفرمیستی و مثلاً اتحادیه ای را. درحالی که همه این ها تابع شرایطی است که از اراده ما خارج است. مثلاً شرایط انقلابی را نمی توان به وجود آورد که بخواهیم تشکل های انقلابی را از آن نتیجه بگیریم.

هرچند برخی برای توجیه نظر خود برای عمل ویا تشکل انقلابی و یا رفرمیستی ناگزیر می شوند شرائط را همواره انقلابی ویا رفرمیستی ببینند. ویا این که آن ها، برخی از مبارزات واشکال تشکل کارگری را همواره انقلابی و یا مثلا همواره و ذاتا رفرمیستی می دانند. در حالی که مارکس مبارزه کارگران برای دست مزد و تشکل اتحادیه ای مبارزه برای آن را ذاتا انقلابی می داند که در شرائطی باید برای رفم مبارزه کنند و برخی از این رفم ها را در بهبود شرائط کار و زندگی کارگران مفید تر از اقدامات انقلابی کابیه و بلانکی به حال طبقه کارگر و انقلاب کارگری می دانسته است. یا این که لنین در گرماگرم انقلاب ۱۹۰۵ و شکل گیری اولین شوراهای انقلابی به اعضای سوسیال دمکرات روسیه هشدار می دهد که از فرصت به دست آمده از شرائط انقلابی برای سازماندهی تشکل های اخص کارگری، یعنی اتحادیه ها ویا سندیکاهای کارگری استفاده کنند. چرا که اوضاع تشکل های شورائی را ناپایدار، مبهم و غیر قابل تکیه می دانست. در این مورد می توان به قطعنامه های حزب سوسیال دمکرات روسیه در فاصله سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ مراجعه کرد. همان طور که شوراهای کارگری آلمان بعد از شکست انقلاب ۱۹۱۹ در آن کشور دچار شده و به مشارکت با سرمایه داران و همکاری با دولت کشانده شده و هنوز هم با مدیریت کارخانه ها برای مثلا اخراج کارگران برنامه ریزی می کنند و یا شوراهای کارگری (اسلامی) در ایران که به بازوی سرکوب رژیم تبدیل شدند.

نباید فراموش کرد که حتی اگر بتوان در بخش پیشرو ویا آگاهی از کارگران گرایش های گوناگونی سیاسی ویا اندونولوژیک پیدا کرد، نمی شود گرایش در میان آن ها را با گرایش های کل طبقه یکی گرفت. چراکه این بخش همواره بخش ناچیزی از کارگران را شامل می شوند. و باید توجه کرد که آن چه طبقه را به پیش می برد، شرائط کار و زندگی آن هاست و آن چه گروه و پیش روی کارگری و انقلابی را به پیش می برد، آرمان فکری و انقلابی آن ها است. از نظر مارکس طبقه کارگر به دلیل مجموعه شرائط کار و زندگی اش انقلابی است و در مبارزات روزمره خود برای زنده ماندن به سوی سوسیالیسم حرکت می کند، هر چند که توده و یا سازمان های طبقاتی کارگری حالا افکار انقلابی نداشته و یا حتی رهبران رزمنده آن ها ( که شرط آن از نظر مارکس وفاداری و به منافع طبقاتی است) به دولت و نظام سرمایه داری متوهم بوده و یا از سوسیالیسم طرفداری نکنند. ولی سازمان هایی با گرایش های سیاسی و ایدئولوژیک گوناگون ( هر اندازه هم کارگری) هرچند که ممکن است که حالا انقلابی بوده واز سوسیالیسم (چه سوسیالیسمی؟) هم دفاع کنند، از نظر مارکس سازمان ها ی و واقعی طبقاتی به شمار نمی آیند و ممکن است حتی در برابر جنبش کارگری قرار بگیرند. به همین دلیل بود که مارکس در آغاز مبارزه سیاسی اش از اتحادیه کمونیست ها که رهبران آن مثل وایتلینگ و دیگران کارگر بوده واز بنیان گذاران جنبش کمونیستی در آلمان به شمار می رفتند، جدا شد و کمونیسم آن ها را ارتجاعی نامید. چرا که کمونیسم آن ها برابری کلی در مورد رهایی بشریت و برابری و بر تحقیر مبارزات اقتصادی و روزمره کارگران و در نتیجه بی ارتباط به مبارزه خود طبقه استوار بود.

به نظر من، همان طور که در بالا اشاره کردم، همواره در میان کارگران، بسته به موقعیت کار و زندگی آن ها و تفاوت های موجود در میان شان از نظر مذهبی، قومی، ملی و صنفی وهم چنین آگاهی و آمادگی شان برای مبارزه، گرایش های گوناگون را می توان تصور نمود. ولی اگر بخواهیم از گرایش عمومی آن ها از نظر سازماندهی صحبت کنیم، باید بگویم که به قول مارکس این مجموعه شرائط کار و زندگی آن ها است که کارگران را، در مبارزه ناگزیرشان برای زنده ماندن که از طریق مبارزه مشترک شان برای دست مردها می گذرد، به ضرورت سازماندهی مبارزات روزمره و سازمانی برای آن می کشاند. این سازمان ها، حال هر اسمی که روی آن ها بگذاریم و چه ما بخواهیم ویا نخواهیم، همان طور که تاریخ جنبش کارگری در تمامی کشورهای جهان نشان می دهد، چیزی جز سازمان های اتحادیه ای نبوده و نمی توانند باشند. مساله ای که باقی می ماند این است که ما باید چگونه با این واقعیت ویا گرایش عمومی کارگری برخورد کنیم؟

**آرش :** اصولا در مبارزه صنفی اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری ایران، مسئله «آگاهی طبقاتی» چه مقدار نقش بازی می کند؟

**یوسف آبخون :** کارگران در مبارزه روزمره، اقتصادی ویا اتحادیه ای (و یا سندیکائی) خود به قول لنین به آگاهی تردیونونی (اتحادیه ای) دست می یابند. این آگاهی، از نظر مارکس سطح پایه ای و ابتدائی آگاهی طبقاتی کارگران است و آن ها در جریان همین مبارزه به سطوح بالاتری

از آگاهی طبقاتی دست می یابند. در این نگاه، آگاهی طبقاتی خارج از طبقه وجود ندارد. چرا که به قول دربیور، مارکس اعتقاد دارد که طبقه کارگر در مبارزات خود، اگر از نتایج آن به عقب کشانده نشود، به سوی سوسیالیسم حرکت خواهد کرد و خود را به دست خود رها خواهد کرد. اما کارگران چگونه به آگاهی طبقاتی دست می یابند؟ در جریان مبارزات روزمره و اتحادیه ای خود (که بسته به شرائط، می تواند اقتصادی، سیاسی و انقلابی باشد) که مارکس آن را مکتب مبارزه برای کمونیسم می نامد.

اما آیا این سطح از آگاهی طبقاتی برای رهایی طبقه کارگر به دست خود کافی است؟ نه و آن طور که مارکس در مانیفست می گوید این طبقه باید تا سطح ملت فرابروید و همه را رها کند تا این که بتواند خود را رها کند. از این رو به آگاهی و سازمانی فراتر از آگاهی و سازمان طبقاتی اخص خود نیاز دارد. البته این سازمان، سازمانی فراطبقاتی ویا ملی نیست. سازمانی ( سازمان و یا حزب کمونیست) همانند سایر سازمان های کارگری ولی در مبارزات آن ها از منافع آتی این طبقه دفاع می کند.

این آگاهی، آگاهی طبقاتی سوسیالیستی ویا تئوری سوسیالیسم کارگری (ونه هر سوسیالیسمی) است که به قول لنین بیرون از طبقه و توسط مارکس که کارگرنیوده تئوریزه شده است. گرچه این تئوری و یا آگاهی می تواند توسط هرکسی و بیرون از طبقه کارگر فراگرفته شود ولی نمی تواند بیرون از این طبقه و بی ارتباط با مبارزات روزمره این طبقه ( یعنی عامل تاریخی سوسیالیسم) مفهوم و متحقق شود. چرا که این سوسیالیسم، یعنی سوسیالیسم کارگری، (اولین) سوسیالیسمی است که در ارتباط با جنبش کارگری و در دفاع از مبارزات روزمره و اتحادیه ای کارگران و به وجود آمد و در پیوند با آن قابل درک است. در حالی که سوسیالیسم های قبل از مارکس ایده هایی کلی ( گاه مضحک) درباره رهایی کارگران و بشریت بودن و نه تنها هیچ ارتباطی بین ایده های سوسیالیستی خود و نتایج مبارزه طبقاتی و با مبارزات روزمره و اتحادیه ای کارگران برقرار نمی کردند، بلکه مبارزات اقتصادی آن ها را به واسطه خواست های حقیر روزمره ( ذاتا رفرمیستی!) تحقیر می کردند.

بنابراین، اگر منظور از "آگاهی طبقاتی" در این سوال آگاهی طبقاتی سوسیالیستی باشد، طبعاً می تواند در در مبارزه صنفی اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری ایران تأثیری مثبت داشته باشد و در غیر این صورت می تواند منفی و یا زارنده.

**آرش :** ارتباط ساختار قدرت سیاسی سرمایه داری مذهبی در ایران را با روش های مبارزاتی طبقه کارگر، چگونه ارزیابی می کنید؟

**یوسف آبخون :** اختلاس قدرت سیاسی سرمایه داری مذهبی در ایران بی تردید شرائط را برای مبارزه کارگران به مراتب دشوارتر و پیچیده تر کرد. دشواری ها و پیچیده گی های که در مبارزه با رژیم های توتالیتر و ویژه مذهبی و به همین دلیل بی رحم و خشن وجود دارد. رژیم هایی که اول بسم اله شان با برسمیت نشناختن طبقه و مبارزه طبقاتی و ذوب آن ها در امتی واحد شروع می شود. از این رو مبارزات کارگری در هر سطحی مقابله با ارزش ها نظام و در ساختار قدرت سیاسی مذهبی در ایران مقابله با خدا و اعتقادات مذهبی و در نتیجه کفر تلقی می شود. از این رو مبارزه کارگران در هر سطحی خصیصی سیاسی می یابد. ولی از جانب دیگر از آن جا که این رژیم ها معمولاً ناجی ملت ویا امت خود می نامند در برابر مطالبات اقتصادی ضربه پذیرند.

**آرش :** به نظر شما در شرایط امروز قدرت سیاسی حاکم بر ایران، مبارزه برای افزایش دستمزد می تواند به تشکل یابی کارگران و جنبش های اجتماعی دیگر کمک کند؟ یا مبارزه برای حق تشکل؟

**یوسف آبخون :** به نظر من در همه جهان سرمایه داری، این مبارزه مشترک برای دست مزد است که کارگران را همان طور که مارکس می گوید علی رغم تفاوت ها و اختلافات موجود در میان شان به مبارزه متحد و متشکل می کشاند. کارگران در پی همین مبارزه است که درمی یابند که اهمیت مبارزه برای سازمان، همان طور که در مانیفست آمده، از اهمیت مبارزه برای دست مزد بیش تر است. چرا که بدون آن مبارزه برای تامین دست مردهای شان ممکن نیست. از جانب دیگر اهمیت سازمان و سازماندهی برای کارگران، همان طور که در بالا اشاره کردم از شرائط کار و تولید شان در نظام سرمایه داری روشن می شود و آن ها را به قول مارکس به اولین طبقه ای در میان طبقات تحت استثمار و ستم تاریخ تبدیل می کند که قادر به رهایی از ستم و استثمار می کند. از این رو به نظر من مبارزه برای دست مزد و مبارزه برای حق تشکل کارگری ارتباطی متقابل با همدیگر دارند و نمی شود آن ها را از هم جدا نمود.

با این حال، کارگران در مبارزه برای حق زندگی و یا زنده ماندن خود ناگزیر به مبارزه برای حق تشکل، که به هر حال جزو حقوق دمکراتیک

و اجتماعی محسوب می شود، به مبارزه سیاسی در برابر دولت کشانده می شوند. به این ترتیب است که تاریخ و سرنوشت مبارزه برای حقوق دمکراتیک و اجتماعی با تاریخ و سرنوشت مبارزات و جنبش کارگری گره می خورد. اولین جنبش عمومی کارگری جهان، یعنی جنبش جارتیستی در انگلیس، در واقع جنبشی سیاسی برای حقوق مردم زحمتکش بود که تا آن زمان در هیچ جای جهان جزو انسان ویا شهروند دارای حق محسوب نمی شدند. در دو دهه بعد از این جنبش بود که مبارزه برای حق تشکل کارگری در انگلیس به مبارزه برای حق رای برای مردم دامن زد و با به رسمیت شناختن حق رای برای اولین بار در کشوری در جهان و هنوز تنها برای بخشی از مردم ( به قول آن هابس باووم هنوز برای فقط یک هشتم مردم در سال ۱۸۷۶ ) اولین اتحادیه سراسری کارگری انگلیس- تی-یو-سی- به وجود آمد. مبارزه برای همین رفاه ها و حقوق دمکراتیک بود که به نظر مارکس، که در آن نقش فعال و تعیین کننده ای با تنظیم مطالبات و حقوق دمکراتیک کارگران داشت، به حال جنبش کارگری مفید تر از اقدامات انقلابی کابیه ویلانکی می آمد.

کارگران اما در مبارزه برای حق تشکل و دمکراتیک خود تنها نیستند و با تنهایی و با تکیه بر نیروی خود قادر به تامین آن نخواهند بود. از این رو آن ها برای بر هم زدن تعادلی که به هر حال در نظام سرمایه داری به ضرر آن ها عمل می کند و به ویژه در شرائطی که این تعادل هر چه بیش تر به ضرر آن ها به هم خورده است، ناگزیر به تکیه به نیروها و جنبش های اجتماعی دیگر هستند. به نظر من سنگ بنای این جنبش را، به ویژه در شرائط سیاسی حاکم بر ایران، مبارزه برای حق تشکل تشکیل می دهد.

**آرش :** در کشوری که کارکنان واحدهای اقتصادی کوچک بخش اعظم نیروی کار را تشکیل می دهند و غالباً از شمول قانون کار خارج هستند، مبارزه برای افزایش دستمزد و ایجاد تشکل های کارگری مستقل، از چه راه هایی باید پیش برود؟

**یوسف آبخون :** همان طور که در مانع ساختاری طبقه کارگر ایران اشاره کردم، طبقه کارگری جنبش کارگری ایران بدون میلیون ها کارگری که در هزاران کارگاه تولیدی و خدماتی کار می کنند و از ابتدایی ترین حقوق کارگری برخوردار نیستند، معنایی ندارد. این کارگران با بی تشکل شدن ولی متشکل شدن آن با جنبشی عمومی و سراسری از کارگران بخش های مختلف از صنایع بزرگ و بخش های صنعتی گرفته تا بخش های خدماتی و آموزشی مثل معلمان، پرستاران و هم چنین کارکنان کارگاههای تولیدی و خدماتی امکان پذیر است. به نظر من، با توجه به این که رژیم اسلامی سرمایه داران امکان زندگی شرافتمندانه انسانی را از اکثریت مردم گرفته و تامین ابتدایی ترین خواست هم به تحولات اساسی در اقتصاد و سیاست جامعه مشروط شده، جنبش عمومی برای برخورداری از حق زندگی و زنده ماندن و در برابر سیاست های رژیم اسلامی می تواند به پیش برود. **آرش :** آیا تعیین حداقل دستمزد بدون وجود تشکل های مستقل کارگری می تواند معنایی داشته باشد؟

**یوسف آبخون :** به نظر من نه تنها تعیین حداقل دست مزد بلکه هر قانون دیگری بدون تشکل های مستقل کارگری ضمانت اجرایی ندارند. فقدان تشکل های کارگری بود که رژیم را قادر ساخت تا قانون کار را عملاً برای اکثریت کارگران بی معنا سازد و با قانون قراردادهای موقت، قانون جنگل را بر روابط کارگری حاکم کند.

**آرش :** نظراتان راجع به بحثی که میان عده ای از فعالان کارگری در باره رابطه اتحادیه های کارگری و مبارزه علیه سرمایه داری ( یا کار مزدی ) مطرح است، چیست؟

**یوسف آبخون :** باید بگویم که بحثی که عده ای از چپ های ما در انکار اهمیت اتحادیه های کارگری بر اه انداخته اند جزو بحث های نادر در سطح جنبش چپ جهانی است. در واقع، کم تر جانی در جنبش های چپ جهان را می توان یافت که اهمیت اتحادیه های کارگری را برای جنبش سوسیالیستی ( و همین طور دمکراتیک ) را با این آسودگی خیال انکار کنند. چرا که اگر کم تر آشنایی با سوسیالیسم مارکسی و یا سوسیالیسم کارگری داشته باشند در خواهند یافت که این سوسیالیسم در ارتباط و در پیوند با اتحادیه های کارگری و در برابر سوسیالیسم های دیگر شکل گرفته است و هیچ چهره برجسته مارکسیستی را، از مارکس و لنین و روزالوکزامبروک و تاکنون را نمی توان یافت که اهمیت اتحادیه های کارگری و حتی ضرورت فعالیت در اتحادیه های زرد را انکار کند. چرا که شعار اصلی این سوسیالیسم، از زمانی که مارکس با ورود به اجلاس اول انتر ناسیونال با صدای بلند در بیانیه افتتاحیه آن اعلام نمود این بوده که "رهانی طبقه کارگر تنها به دست طبقه کارگر امکان پذیر است " و مسیر این رهایی از طریق سازمان های واقعی طبقاتی که خود کارگران

سازمان می دهند و نه احزاب و سازمان هایی که به نام آن ها ساخته می شود، می گذرد. وجانی که این طبقه ( و نه فقط فعالان و یا پیش روان ) می تواند حضور داشته و مبارزه برای رهانی خود را بیاموزد، مبارزات روزمره شان برای زنده ماندن که همان مبارزه برای دست مزد های شان است و تشکل مبارزه برای آن که همان اتحادیه های کارگری است. تشکل به اصطلاح انقلابی مبارزه برای الغای نظام کارمزدی ( که می تواند ارتجاعی هم باشد ) که برخی آن را در برابر اتحادیه های کارگری قرار میدهند نمی تواند طبقه را در خود جای داده و در نتیجه چیزی و از جمله ضرورت الغای نظام کارمزدی را به آن ها بیاموزد. چرا که طبقه و نه فقط پیش روان و بخش آگاه آن، تا زمانی که شرائط برای این مبارزه فراهم نشود نمی تواند به ضرورت آن آگاه شود. به همین دلیل تا آن زمان تشکل مبارزه برای کارمزدی، چنان چه به آرمان خود وفا دار بماند، از میان طبقه منزوی خواهد شد. شاید لازم به اشاره به این تاکید دانی مارکس نباشد طبقه از طریق پند و اندرزو کتاب آگاه نمی شود بلکه در مبارزه روزمره اش آگاه می شود. چرا که مبارزه طبقاتی کلاس درس نیست که طبقه در آن آگاهی برای الغای نظام کارمزدی را از آموزگاران فرا بگیرد. باید اهمیت این نکته را در یافت که اتحادیه های کارگری به وجود آورده نمی شوند بلکه آن ها در جریان مبارزات روزمره کارگری به وجود می آید. به همین دلیل است که آن ها را تشکل های خود انگیخته کارگری می نامند. هر چند که درجه ای از آگاهی در میان کارگران ( به قول لنین آگاهی تردیونیونی که به طور خود انگیخته در مبارزات روزمره کارگری به وجود می آید ) برای سازماندهی آن ها ضروری است. آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه تنها می تواند با تکیه بر این سطح از آگاهی طبقاتی کارگران ( که سطح پایه ای و ابتدایی آگاهی طبقاتی کارگران است ) و از طریق ارتباط و پیوند با اتحادیه های کارگری در میان توده کارگران گسترش یابد. در واقع اتحادیه های کارگری، پایه توده ای و طبقاتی واقعی جنبش، انقلاب و برپایی سوسیالیسم را تشکیل می دهند. احزاب و سازمان های حتی سوسیالیست از نظر مارکس سازمان طبقاتی واقعی کارگری به شمار نمی روند. چرا که پایه کارگری ندارند و یا نمیتوانند داشته باشند مگر آن که در اتحادیه های کارگری نفوذ داشته باشند. ویا آن که سوسیالیسم شان ارتباطی با اتحادیه های کارگری ندارد. لنین در پاسخ به این سوال که دیکتاتوری پرولتاریا چگونه توده ای می شود؟ پاسخ می دهد از طریق اتحادیه های کارگری. یعنی حتی زمانی که قرار است که نظام کارمزدی الغا شود، باز هم ضرورت اتحادیه های کارگری به عنوان تشکل توده ای و پایدار کارگری از بین نمی رود.

اتحادیه های کارگری تشکل های اندیولوژیک نیستند که شرط ورود به آن ها آگاهی داشتن به اندیولوژی خاصی باشد. حتی در اتحادیه هایی که از اندیولوژی معینی و مثلاً سوسیال دمکراتیک و یا مذهبی پیروی می کنند. شرط ورود به اتحادیه های کارگری کارگری بودن است، از این رو هر کارگری می تواند به آن راه یابد. ولی شرط ورود به تشکل الغای کارمزدی، داشتن آگاهی و یا پذیرش شرط الغای نظام کارمزدی است و بنابراین هر نمی تواند به آن وارد شود.

**آرش :** رابطه فعالان چپ داخل و خارج کشور و جنبش کارگری ایران را در حال حاضر، چگونه ارزیابی می کنید؟

**یوسف آبخون :** واقعیت این است که چپ ما در مجموع خود با توجه به مختصاتی که در پنجاه سال اخیر داشته از ارتباط فعال و سازنده با جنبش کارگری ناتوان بوده است و به قول معروف بیش تر بار خاطر جنبش کارگری بوده است تا یار شاطر آن. این چپ، گرچه خود را مارکسیست می دانست، ولی از همان ابتدای موجودیتش کار خود را بر انکار اهمیت حرکت طبقه ( کارگر ) برای انقلاب ( شاید کارگری و سوسیالیستی ) و با قرار دادن حرکت خود به جای طبقه قرار داد. درست با این نگاه سوسیالیست های قبل از مارکس که از آن جا که طبقه حرکت نمی کند ( ویا به خواست حقیر اقتصادی خود مشغول است ) موتور کوچک ( سازمان انقلابیون حرفه ای ) باید موتور بزرگ ( طبقه و توده ها را ) را به حرکت در آورده و به انقلاب بکشاند.

قصد من در این جا وارد شدن به این بحث درباره اوضاع چپ ما نیست. ولی می خواهم به این نکته اشاره کنم که چپ ما در گرایش های گوناگون آن، هنوز خود را از این دید رها نکرده است. در نتیجه گویا سرنوشت اش این است که یا از این طرف بام به راست سقوط کند و یا از آن طرف به چپ و بالاخره هم نتواند ارتباط و تعادل خود را در ارتباط با جنبش کارگری به دست بیاورد.

اما مایلم درباره رابطه سازمان انقلابیون حرفه ای ( که چپ ما انزوی باشکوه خود از جنبش اتحادیه ای، که آن را ذاتا برمیستی می داند، با آن توجیه می کند ) با جنبش کارگری به این تاکید لنین به عنوان

## پشت پرده انفجار بلوچستان

در داخل حکومت، مهمترین بحث داغ امنیتی روز، فرار سازماندهی شده فرمانده نظامی سایت مخفی غنی سازی قم با نام مستعار شهرام امیری است که به همراه کلیه اسناد و مدارک به غرب پناهنده شده است. افشای فقط بخشی از اطلاعات وی در ژنو توسط هیات آمریکایی، سبب شد تا حکومت بطور تاکتیکی وادار به عقب نشینی فاحشی گردد. مشروح خبر را میتوانید در سایت خبری را کارگر ملاحظه نمایید.

## توافقات جمهوری اسلامی و پاکستان

### در مورد مرزهای بلوچستان و سیستان

مدیر کل حمل و نقل و پایانه های سیستان و بلوچستان اعلام کرد: از این پس تردد مسافران و زائران پاکستانی از مرزهای استان و رفت و آمد آنان به سایر نقاط کشور ساماندهی می شود

## پلمپ آموزشگاه خیریه کنکور به جرم درویشی

آموزشگاه علمی خیریه دخترانه وحدت در شهرستان کرج به دلیل وابستگی خانم آذر فریزی، مؤسس آن، به سلسله درویش نعمت الهی گنابادی و پیروی از مکتب عرفان و تصوف اسلامی، به دستور دادستانی کرج، برخلاف موازین شرعی و قانونی روز شنبه ۱۸ مهرماه پلمپ شد. سازمان آموزش و پرورش شهرستانهای استان تهران در نامه مورخ ۱۸ خردادماه ۱۳۸۸ به اداره کل ارزیابی عملکرد و پاسخگویی به شکایات وزارت متبوع، که مفاد آن به صورت شفاهی به خانم فریزی ابلاغ شده، صریحاً فعالیت آموزشگاه را به دلیل انتساب مؤسس آن به درویش نعمت الهی گنابادی، برخلاف مصالح منطقه و سازمان می داند و خواستار احتلال آن می شود 22. مهر ۱۳۸۸

تئورسین سازمان انقلابیون حرفه ای اشاره کنم که در ارزیابی از فعالیت این سازمان ها در روسیه آن زمان نوشت که این سازمان ها در صورت عدم تکیه بر اتحادیه های کارگری، که طبقه را به حرکت در می آورند، اسباب بازی بیش نمی بودند. این تاکید لنین درباره ضرورت ارتباط و فعالیت در اتحادیه های کارگری که بارها در قطعنامه های سوسیال دمکرات های روسیه از آغاز تا سال ها بعد از انقلاب روسیه ( و در بیماری کودکی چپ روی که لنین در آن با عصبانیت عنوان بخشی از نوشته را با این سوال آغاز می کند که آیا باید در اتحادیه های زرد شرکت کرد) تکرار شده، به طور جریتم انگیزی مورد بی توجهی سازمان های انقلابیون چپ ما قرار گرفته است و همان طور که در بالا اشاره کردم به طور شاخصی آن ها را در انکار ضرورت و اهمیت اتحادیه های کارگری برای جنبش سوسیالیستی از چپ جهانی متمایز کرده است. در حالی که این تاکید لنین به قول دربر در تداوم فعالیت بر همان پایه ای قرار داشته که بنیان سوسیالیسم مارکسی و یا کارگری و اساس فعالیت مارکس از آغاز تا پایان مبارزه سیاسی اش را تا دوره انترناسیونال و بعد از آن را تشکیل می داده است. من در بالا به ارزیابی مارکس از فعالیت انترناسیونال اول ودلائل تلاشی آن از نظر وی اشاره کردم که نوشته بود که چیزی نبود جز تلاش نافرجام سکت هانی که می خواستند خود را به جای سازمان های واقعی طبقه کارگر بنشانند. ولی در این جا اشاره به سرنوشته یکی از انقلابی ترین این سازمان ها ی انقلابیون ( طرفدارن باکوینن) را که با وطنه های خود موجبات تلاشی انترناسیونال اول را فراهم آوردند، مفید می داند که در انتقاد به مارکس که به اتحادیه های کارگری ( که از نظر او سازمان های واقعی طبقه کارگر محسوب می شدند) تکیه کرده بود، انترناسیونال دیگری را به نام " انترناسیونال انقلابی الغای نظام کارمندی" را سازمان دادند. این انترناسیونال که ابتدا به طور وطنه گرانه و مخفیانه در کنار انترناسیونال اول سازماندهی شده بود تا چهار بعد از تلاشی انترناسیونال اول هم به کار خود ادامه داده و کنگره های خود را هم به همین نام برگزار کرد. این گرایش به هر حال به قول هابس باووم با موجی که انترناسیونال اول بالاخره در برهه انداختن اتحادیه های کارگری در اروپا برپا کرد در تاریخ محو شد. ولی جالب است که طرف داران این گرایش که هنوز هم وجود دارند، در کنگره ای چهار سال پیش در افریقای جنوبی برگزار کردند، قطعنامه ای در ضرورت فعالیت در اتحادیه های کارگری ( به ویژه با تاکید در اتحادیه های زرد کارگری) صادر کردند.

به این ترتیب به اعتقاد من چپ ما تا زمانی که نتواند تکلیف خود را چه در داخل و چه در خارج با این واقعیت حتی در حد آنارشیزم های یاد شده روشن کند، اگر ضروری به جنبش کارگری نرساند مفیدی هم واقع نخواهند شد. البته از آن جا که چپ داخل مستقیماً با رشد جنبش کارگری و اتحادیه ای در کشور ما در تماس است امید هایی را در دفاع از این جنبش به وجود آورده اند. ولی کارچپ ما در خارج که درست در کوران مبارزه کارگران برای سازماندهی اتحادیه ها و سندیکا های کارگری درباره انتقاد و یا انکار! مارکس درباره ضرورت و اهمیت اتحادیه های کارگری تبلیغات و قلمفرسائی می کند واقعا تامل برانگیز است.

آرش: رابطه جنبش کارگری با جنبش های اجتماعی دیگر را چگونه ارزیابی می کنید؟ و چه پیشنهاداتی برای تقویت روابط آنها دارید؟

یوسف آبخون: همان طور که در بالا اشاره کردم جنبش کارگری بدون ارتباط با جنبش های اجتماعی دیگر نمی تواند مطالبات خود را تامین کند. به ویژه در شرایط هم تحولات ساختاری ناشی از تحولات ساختاری در نظام تولیدی سرمایه داری و همین طور سیاست ها و برنامه های نئولیبرالی به طور کلی و پیش برد این سیاست ها تحت حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه داری و سازماندهی اقتصاد انگلی و ویرانی اقتصاد و تولید در کشورما و تاراج و چپاول ثروت های ملی از جانب سران این رژیم و سرکوب و وحشیانه برای این تاراج گری که از هر نظر تعادل را به ضرر جنبش کارگری برهم زده است. در حال حاضر، شاهد تجارب ارزنده ای در این مورد در امریکای لاتین هستیم.

آرش: درک شما از مقوله ای «استقلال جنبش و تشکل های کارگری ایران» از دولت، احزاب و نهادهای سرمایه داری چیست؟ و به نظر شما جنبش کارگری ایران تا کجا و چگونه و در چه ابعاد و ساختاری می تواند روی حمایت های بین المللی حساب کند؟

یوسف آبخون: به نظر من تشکل های کارگری به تنها باید از دولت و احزاب و نهادهای سرمایه داری بلکه هر دولت و حزب نهادی مستقل باشند. در مورد حمایت های بین المللی تا جایی که استقلال آن ها از میان نرود و در هر مورد به بررسی مشخص نیاز است.

برگرفته از سایت آرشیو آرش

### \* پیوندها \*

سردبیر نشریه: منصور نجفی

[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳۰۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت خبری راه کارگر

<http://rahekargar.wordpress.com>

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً

بیانگر

مواضع سازمان نیستند.

## حبیب الله عسگر اولادی

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام چه میگوید:

رهبری دو چیز میخواست: انتخابات پرشکرت کننده ترین باشد، و رئیس جمهور بالاترین رای را داشته باشد / تنها راه این است که این افراد [موسوی و...] با ولایت فقیه هم آهنگی پیدا کنند.

ایلنا: دبیر کل جبهه پیروان خط امام و رهبری تاکید کرد: موسوی، کروی و خاتمی فتنهگر نیستند.

به گزارش خبرنگار ایلنا حبیب الله عسگر اولادی در نشست خبری عصر امروز که در دفتر جامعه اسلامی مهندسين برگزار شد، سخن می گفت با بیان تسلیت به مناسبت شهادت فرماندهان سپاه در حادثه تروریستی صبح امروز با تاکید بر اینکه ما در جبهه پیروان خط امام و رهبری با اصحاب رسانه معاشرت صمیمانه داشته و داریم اظهار داشت: به عنوان یک خادم نظام و امت عرض می کنم که تجربه من در انتخابات حتی به قیل از انقلاب بازمی گردد و حتی در دو دوره از انتخابات ریاست جمهوری نیز به عنوان نامزد حضور داشتم یکی در کنار شهید رجایی و دیگری در دور دوم که مقام معظم رهبری نیز شرکت کردند و حداقل در ۶ انتخابات مجلس نیز نامزد بودم ولی شرایط انتخابات دور دهم ریاست جمهوری را دارای ویژگی هایی می دانم.

وی به بیان روند برگزاری انتخابات دور دهم ریاست جمهوری پرداخت و گفت: وقتی انتخابات شروع شد ما در جبهه پیروان چند استنباط از آهنگ ولایت و رهبری داشتیم. یکی این بود که رهبری می خواهند انتخابات پرشکرت کننده ترین انتخابات سال های اخیر باشد دوم اینکه ایشان می خواهند رئیس جمهور دوره دهم بالاترین رای را داشته باشد و بعد از انتخابات نیز انسجام ملی پدید بیاید تا شرکت مردم بتواند پشتیبانی برای نظام باشد. از سوی دیگر استنباط ما از سخنان رهبری این بود که ایشان دولت دهم را مقتدرتر از دولت نهم و دولت های پیش از آن توقع داشتند که ما بر اساس این باورها از انتخابات استقبال کردیم.

وی با بیان اینکه در این راستا احزاب عضو جبهه پیروان و شورای مرکزی برای انتخابات برنامه ریزی کردند گفت: در اولین استنباط از فرمایشات آقا موفق شدیم. یعنی مردم با شرکتی غیرقابل پیش بینی حضور پیدا کردند و شاید رکورد انتخابات های جهان را شکستند و در دومین استنباط هم توفیق داشتیم و این بود که رئیس جمهور دوره دهم بالاترین رای را کسب کرد.

عضو ارشد حزب مؤتلفه اسلامی با بیان اینکه سومین و چهارمین استنباط ما از سخنان رهبری با شیطنت دشمن مواجه شد گفت: ما می خواستیم بعد از انتخابات منسجم تر از گذشته باشیم اما دشمن آن را هدف قرار داد. همچنین می خواستیم دولت دهم مقتدرتر از دولت نهم جلوه کند که دشمن نیز آن را مورد شیطنت قرار داد.

عسگر اولادی با بیان اینکه هر انتخابات پیروزی و بازنده ای دارد، ادامه داد: دشمن با شعار تقلب در انتخابات سعی کرد برخی نامزدها را به طرفی ببرد که بر روی مسئله تقلب در انتخابات تکیه کند، با شیطنت های گوناگون و با ابزار تبلیغاتی جهانی و داخلی تلاش کرد که ذهن نامزدها و طرفداران آنها را به جایی هدایت کند که حتما تقلب شده است. در صورتی که در نظام ما و بر اساس قوانین بررسی صحت انتخابات مسیرهای مشخصی دارد و وقتی نامزدی یا طرفدارانش ادعای تقلب می کنند اولین مرجعی که باید به آن پاسخ دهد وزارت کشور است که این نهاد نیز به انحاء مختلف سلامت انتخابات را تایید کرد.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری با بیان اینکه دومین مرجعی که سلامت انتخابات را تضمین می کند، نهاد نظارتی است، گفت: در شورای نگهبان که فقیه آب دیده و زندان چشیده قیل از انقلاب و مورد اعتماد امام و رهبری به همراه ۶ حقوقدان حضور دارند، شکایات بررسی شد و سلامت انتخابات را تایید کردند.

عسگر اولادی با بیان اینکه پس از این مرحله طبق قانون از سوی مقام معظم رهبری تنفیذ حکم رئیس جمهور انجام گرفت گفت: قیل از تنفیذ حکم حتی رهبری دستور دادند که پنج روز به زمان بررسی شکایات اضافه شود که در همان زمان من به همراه چهار نفر دیگر خدمت آقای موسوی رسیدیم و گفتیم شما شکایات خود را به شورای نگهبان بفرستید و پنج نفری که به عنوان طرفین مشخص شده اند نیز شکایات را بررسی کنند. آقای موسوی این را پذیرفتند اما متأسفانه برخی طرفداران ذهن ایشان را تغییر دادند و پس از آن اعلامیه شماره ۱۰ ایشان صادر شد و عملاً آن جلسه ما کان لم یکن گردید.

عسگر اولادی با تاکید بر اینکه بر اساس قانون اساسی وقتی حکم رئیس جمهور از سوی رهبری تنفیذ می شود قاعدتاً شباهت های تخلف و تقلب از بین می رود گفت: پس از تنفیذ حکم، رئیس جمهور در محضر قرآن و در حضور رئیس قوه قضائیه سوگند یاد می کند و این نیز مرحله دیگری از فصل الخطاب بودن نتیجه انتخابات است.

وی ادامه داد: مرحله بعدی معرفی وزرای دولت دهم به مجلس و رای گیری برای آنها بود. مجلس که در راس امور است پذیرفت که رئیس دولت دهم، رئیس جمهور است و اکثریت قریب به اتفاق نیز بر اساس قانون اساسی و قوانین به وزرا رای دادند که این نیز هیچ شک و شبهه ای را باقی نمی گذارد. مگر کسی که خارج از نظام باشد و قانون اساسی را قبول نداشته باشد.

دبیر کل جبهه پیروان با بیان این انتقاد که دشمن فتنه ای را آغاز کرد و بر اساس آن کروی که کمتر از یک درصد رای داشت می گوید در انتخابات تقلب شده است گفت: آیا واقعا برای کسی که کمتر از یک درصد رای آورده است جایی است که بگوییم بالای ۵۰ درصد رای داشته است. بحث تقلب برای آقای کروی نمی توانست بازدهی داشته باشد. وی ادامه داد: برای آقای موسوی نیز از جنبه های مختلف اثبات شده بود که وقتی رئیس جمهوری تنفیذ و تحلیف می شود جایی برای تقلب باقی نمی ماند اما اطرافیان آنها ایشان را تحریک کردند که روی موضع خود بایستند.

عسگر اولادی با بیان اینکه بنده وزیر بازرگانی آقای موسوی بودم امروز نیز برای ایشان احترام قائلم گفت: معتقدیم ما باید در درون نظام مشکلات خود را حل کنیم چرا که در بیرون نظام با تحریک دشمنان و سلطنت طلب ها برای فتنه سرمایه گذاری شده است و امروز همه چیز با من یا هیچ چیز معنا ندارد و من در همان زمان انتخابات نیز عرض کردم چهار نامزد کسائی هستند که در نظام و انقلاب خدمات فراوانی داشته اند و همراه مردم بودند.

عسگر اولادی در پاسخ به سنوایی در خصوص کمیته ای که از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام برای برون رفت از شرایط قطعی کشور تشکیل شده است، گفت: تعدادی از اعضای مجمع به این فکر افتادیم که خدمت آقای هاشمی رفسنجانی برسیم و از ایشان بخواهیم در رابطه با موضوعاتی با صراحت بیشتر اعلام نظر کنند که ایشان در این جلسه گفتند که همه ما باید بدانیم که رهبری آلت رانویی ندارد و موضوعاتی که پس از انتخابات پیش آمده است را تنها مقام معظم رهبری می توانند حل کنند.

وی با بیان اینکه آقای هاشمی خطاب به ما گفتند که اگر ایده ای برای حل مسائل پس از انتخابات دارید طرح خود را ارائه دهید، گفت: بر این اساس طرحی را خدمت ایشان ارائه کردیم و ایشان نیز در مورد مسئله ولایت و وحدت بخشی حول محور ولایت تاکید داشتند و طرح تقدیمی ما خدمت رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام منجر به این شد که گزارش این طرح را نیز خدمت رهبری بدیم و امروز نیز منتظر هدایات و ارشادهای ایشان هستیم.

وی با تاکید بر اینکه حرف آقای هاشمی این بود که من دولت را مشروع می دانم، ادامه داد: این سخن ایشان برخلاف سخن خیلی ها بود که مشروعیت دولت را به رسمیت نمی شناختند ولی ایشان رسماً اعلام کردند که رئیس جمهور و دولت را تایید می کنند.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری در این ارتباط در پاسخ به سنوالات خبرنگار ایلنا که خواستار ارائه جزئیات طرح موسوم به طرح دلسوزان نظام که برای خروج از وضعیت فعلی کشور ارائه داده شده است، گفت: از اینکه جزئیات را عرض کنم معذورم، زیرا برخی چیزها را قبل از اینکه دوستان بشنوند دشمنان می شنوند و ما نباید اسرار خود را وقتی که دشمنان گوش شنوایی بیشتر از دوستان دارند، انعکاس دهیم.

عسگر اولادی تاکید کرد: وحدت ما حول محور ولایت حاصل است و اگر کسائی خود را از آهنگ نظام کنار نگه می دارند نمی شود به آنها گفت که بایند و همگام با آهنگ نظام شوند.

وی با اشاره به دیدار اخیر خاتمی و موسوی که در آن مطرح شده بود ما حتی در صورتی که منزوی شویم به انزوا نیز نخواهیم رفت، گفت: من سنوایی از این دوستان دارم چه کسی شما را در انزوا قرار داده است، نظام ما قانون اساسی و ولایت دارد، شما نمی خواهید با ولایت هیچ ارتباطی داشته باشید و اگر با ولایت ارتباط ندارید خارج از نظام هستید. مگر می شود با خارج از نظام و سلطنت طلب ها وحدت داشت.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری تصریح کرد: نمی توان با کسائی انسجام ملی داشت که سبب آسیب های در کشور شده اند. چرا که جای آشتی با این افراد نیست و محور ولایت حرف آخر را در نظام ما می زند و

اگر غیر از این باشد آنها خود را متزوی کرده‌اند و انزوی ارادی را نمی‌توان تغییر داد در غیر این صورت جا برای آنها است.

عسگر اولادی با اشاره به راهپیمایی روز قدس نیز گفت: این جمع در روز قدس حاضر نشدند به نماز جمعه بیایند و شعارهای خود را دادند در صورتی که شعار عمومی مردم در روز قدس از امام شروع شده است و باید تاکید کنم وحدت و آشتی‌کنان با کسانی که روی آشتی با نظام و ولایت ندارند، عیث است.

وی تاکید کرد: ما به دنبال حذف نیستیم، اما اگر کسی بخواهد خود را حذف کند، ما نمی‌توانیم جلوی آن را بگیریم امام فرمودند که هر دو جناح باید در کشور کار کنند اما کار کردن به این معنا نیست که مثلاً رهبری بگوید که در انتخابات تقلب نشده و آنها بگویند که تقلب شده است.

حبیب‌الله عسگر اولادی در ادامه نشست خبری خود در پاسخ به سوالی در خصوص اینکه شما در کابینه مهندس موسوی با بهزاد نبوی همکاری بودید، آیا برای آزادی وی از زندان کاری کرده‌اید؟

گفت: بعد از پایان دولت مهندس موسوی من سه بار بهزاد نبوی را دیدم که یک بار در مکه بود و بار دیگر در شرایطی بود که ایشان در مجلس ششم تحصن کرده بودند، در دیداری که با وی داشتم گفتم شما در متن استعفای خود مطلبی را نوشته‌اید که مطبوعات داخلی جرات نمی‌کنند آن را منتشر کنند و این کار نادرست است من تاکید می‌کنم که نظام آنقدر محکم است که استعفای شما در آن اثری ندارد، غیر از اینکه شما دو سه لگد به نظام پابرجا می‌زنید که ایشان به من گفت سعی می‌کنم متن استعفای خود را نرم‌تر کنم.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری با بیان اینکه بر سر مسائلی که در خانه احزاب پیش آمده بود با بهزاد نبوی همکاری داشتم، گفت: چند ماه قبل از انتخابات آقای نبوی سخنرانی براندازانه بسیار تندی داشت. برای ایشان پیغام داده‌ام که این راهی که می‌روی راه مناسب تو نیست، اما رفت.

وی ادامه داد: من با مهندس بازرگان نیز زندانی و همکار بودیم و حتی با بسیاری از کسانی که بعداً منافق شدند همکاری داشتم، ولی وقتی کسی در مقابل نظام و امت می‌ایستد نمی‌توانیم آن را برگردانیم.

عسگر اولادی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه آیا طرح شما برای وحدت ملی می‌تواند منجر به جلوگیری از محاکمه سران اغتشاشات اخیر شود، گفت: مدارکی که از افراد متهم به دست آمده است کاملاً اثبات‌کننده جرم آنهاست و اعلامیه‌های جدیدی که از سوی مهندس موسوی پخش می‌شود نیز تاییدکننده آنهاست و من دوستانه و صمیمانه عرض می‌کنم اگر دوست دارید آرامش مردم و حیات اجتماعی آنها آرام بگیرد یقیناً نظام اینگونه نیست که بگذارد به شما جفا شود، اما اینکه به بهانه ملاقات با بزرگان حرف‌های گذشته را تکرار کنید، یعنی نظام را متزلزل کرده‌اید.

وی تصریح کرد: بهترین راه این است که این افراد با ولی‌فقیه هم‌آهنگی پیدا کنند و اگر این اتفاق بیفتد مقام معظم رهبری نمی‌گذارند به آنها ظلم شود، اما اگر بنای براندازی داشته باشند، یقیناً هیچ‌کس در نظام طرفدار این نیست که از آنها بگذرد هنوز هم معتقد نیستم که موسوی، کروی و خاتمی فتنه‌گر هستند.

معتقد اطرافیان اینها کسانی هستند که از آنها سوء استفاده می‌کنند. عضو ارشد حزب موتلفه با بیان اینکه معتقد کروی در جریان انتخابات گم شد و باید کوشش کنیم خودش را پیدا کند، گفت: در دیداری که با آقای کروی داشتم ایشان به من گفت شما می‌گویید چه کار کنم، که من پاسخ دادم، با آقای مهدوی‌کنی تماس بگیر و با ایشان مشورت کن که پاسخ داد آقای مهدوی روحیه خاص خود را دارد.

وی ادامه داد: به کروی گفتم خود ایشان به من گفتند که به سراغ شما بیایم، آقای مهدوی کنی آقایان کروی و موسوی را مفت به دست نیاورده است که مفت از دست بدهد. ما وقتی بحث از وحدت می‌کنیم به این معنا نیست که با هم روبوسی کنیم، بلکه باید همه با هم با نظام و ولایت آشتی کنند. موسوی و کروی در نظام ارزش دارند، اما خارج از نظام کسانی هستند که آنها را با خود می‌کشند.

عسگر اولادی در ارزیابی خود از فعالیت احزاب در انتخابات گفت: اصولگرایان در مورد مسئله انتخابات سه دسته بودند. یک دسته که طرفداران آقای احمدی‌نژاد بودند و اعتقاد داشتند نامزد ما ایشان است و لاغیر و گروه دیگر نیز منتظر بودند که ببینند آیا رهبری از احمدی‌نژاد عبور کرده یا خیر و از سوی دیگر می‌خواستند تحقیق کنند که در آن دسته جبهه پیروان خط امام و رهبری بود که ما آهنگ رهبری را دنبال کردیم.

وی در بیان دلایل حمایت از احمدی‌نژاد در انتخابات گفت: وقتی بنا شد از آقای احمدی‌نژاد حمایت کنیم چند دلیل داشتیم، اول اینکه ایشان خیرالموجودین از لحاظ تسلط به مسائل کشور بود. دوم اینکه استنباط ما

این بود که رهبری از احمدی‌نژاد عبور نکرده است و سومین مطلب نیز این بود که تجربه انتخابات به ما می‌گفت هر رئیس‌جمهوری که در دوره دوم نامزد شود قطعاً دو سوم رای را خواهد داشت و در نهایت هر سه دسته اصولگرایان با آقای احمدی‌نژاد همراه شدند.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری در بخش دیگری از سخنان خود به شعارهای موسوی در انتخابات اشاره کرد و گفت: ایشان شعارهای ارزشی را مطرح کرد. تا زمان مناظره با آقای احمدی‌نژاد که در این مناظره بسیار عصبانی آشکار شد و مردم ما نمی‌توانند زمام کشور را به دست آدم عصبانی بدهند. چرا باید ایشان در مقابل با رقیب به گونه‌ای رفتار کند که ظرف چند دقیقه چندین بار به احمدی‌نژاد بگوید تو دروغ می‌گویی و پس از آن بود که آقای ایشان رو به ریزش کرد.

وی افزود: من خطاب به آقای موسوی در دیداری که داشتم گفتم پس از اینکه شما شعارهای ارزشی دارید، ما به این فکر افتادیم با اینکه آقای احمدی‌نژاد را به عنوان نامزد خود معرفی کردیم ولی بررسی مجدد کنیم و شاید در آن تجدینظر کنیم، ولی وقتی شما در مناظره عصبانی عمل کردید، دیگر جایی برای تجدینظر باقی نماند و نتیجه‌ای شد که آقای شما ریزش پیدا کرد و رای رقیب شما افزایش یافت.

وی با تاکید بر اینکه اصلاح‌طلبان در بین خود اختلافات جدی داشتند، گفت: متأسفانه مجمع روحانیون مبارز هم با شعارهای اصلاح‌طلبان لجام‌گسیخته همراه شد و بنابراین آنها نتوانستند وحدت خود را حفظ کنند، ولی اصولگرایان در این انتخابات به آزمایش تشکیلاتی جدیدی رسیدند و توانستند از یک نامزد حمایت کنند.

وی در پاسخ به سوالی در خصوص دغدغه طیف‌های سیاسی در کشور گفت: دغدغه اصلاح‌طلبان و اصولگرایان جداسد، ولی ما در کشور تشکیلات غیررسمی به اسم مراجع را داریم که ریشه آنها به هزار سال می‌رسد، جامعه مدرسین، جامعه روحانیت مبارز و تا قبل از انتخابات مجمع روحانیون مبارز این وضعیت را داشتند، ولی پس از انتخابات مجمع روحانیون موضع‌گیری‌های براندازانه داشت.

عسگر اولادی تاکید کرد: برخی فکر می‌کنند اختلاف‌نظر بین مراجع آنها را پراکنده می‌کند، اما باید بدانیم که وحدت آنها ایمانی است و نگرانی‌های آنها باید محاسبه شود و در راس همه آنها دغدغه‌های ولی‌امر مسلمین است، احزاب هر کدام جایگاه محدودی در جامعه دارند. باید به تذکرات مراجع توجه جدی شود.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری در مورد موضع این تشکل در خصوص حملات به هاشمی رفسنجانی گفت: باید آقای هاشمی را از زبان امام و رهبری بشناسیم. رهبری می‌فرمایند. هاشمی هیچ‌وقت از نظام چیزی نخواست و از نظام هزینه نکرد. چند روز پیش نیز وقتی وصیت‌نامه مقام معظم رهبری در برخی از سایت‌ها آمده بود، ایشان گفته بودند یکی از کسانی که بنده به او بدهکار هستم، هاشمی است.

وی با تاکید بر اینکه برای بنده هیچ چیز ثابت‌شده‌ای راجع به فرزندان آقای هاشمی وجود ندارد، گفت: بنده رابطه عاطفی با ایشان و فرزندان دارم، وی سردار بزرگ قیل، حین و بعد از انقلاب است، کسی را نداریم که تا این حد برای نظام فداکاری کرده باشد، حتی در پیش از انقلاب نیز هزینه‌های اعلامیه امام را هاشمی می‌داد.

عسگر اولادی تاکید کرد: به نظر بنده باید برای همیشه یک بار هم که شده شانه‌ها از خانواده هاشمی پاک شود خود ایشان هم اینگونه خواسته است و نباید در بال رهبری یعنی مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت که در راس آن آقای هاشمی است، ابهامی در ارتباط با اطرافیانش وجود داشته باشد.

دبیرکل جبهه پیروان خط امام و رهبری در پاسخ به سوالی در مورد ولایت‌پذیری دولت دهم و مسئله انتصاب مشایب گفت: به هر حال در زمان آقای خاتمی و آقای هاشمی نیز برخی همکاران آنها را رهبری نمی‌پسندیدند، اما در مورد قضیه آقای مشایب وقتی آقای احمدی‌نژاد حکم مشایب را دارد آقا تذکر دادند، شما هنوز تنفیذ و تحلیف نشده‌اید و نمی‌توانید کسی را نصب کنید که آقای احمدی‌نژاد نمی‌خواست یار و همیار خود را بشکند و وقتی مشایب استعفا داد این استعفا را خدمت رهبری فرستاد و گفت، آنچه شما خواسته‌اید عملی شده است.

عسگر اولادی تاکید کرد: اگر رهبری برخی روش‌های آقای احمدی‌نژاد را نپسندند، بخواهند، تذکر می‌دهند، اما هیچ‌کدام را نمی‌خواهند با اجبار به رئیس‌جمهور تحمیل کنند و تنها جایی که رفتاری بر علیه نظام باشد ایشان مانع می‌شود.

۲۶ مهر ۱۳۸۸

.....

## به نیابت از چه کسانی "ببخشیم اما فراموش نکنیم"؟

علی فیاض

حرف من این نیست که اینک باید همه این برادران و آن خواهران را به دار مجازات آویخت! اما از آن سوی هم باید انصاف داد که به سادگی از جرایم سیاسی و اجتماعی افراد نمی توان گذشت. اینها همه مربوط به حقوق اجتماعی و قوانین مدنی است. عفو و گذشت که در مذاهب مختلف هم آمده است، مربوط به حقوق فردی و گذشت خصوصی و انفرادی است، و نه در رابطه با حقوق اجتماعی! البته که ما می توانیم ببخشیم و شایسته و بایسته است که چنین کاری را انجام دهیم، اما در چه رابطه ای و چه موضوعی؟ مگر ما مدعی العموم، و یا وکیل پدر و مادری هستیم که تنها فرزندانمان را به جرم پخش اعلامیه سر بریده اند؟ مگر ما وکیل مدافع نوجوانان و جوانانی هستیم که به نام عشق و آزادی، جان خود را فدیة رهایی مردم ایران کردند؟

\*\*\*\*\*

چند سالی است که شعار "ببخشیم اما فراموش نکنیم" بین ایرانیان □ به ویژه خارج نشینان مد شده است. تا سخن از مبارزات مردم به میان می آید - و نیز از کسانی که از رژیم بریده و یک شبه ره صد ساله را پیموده اند! - به ناگهان یاد این شعار می افتند، بدون اینکه به مطرح کنندگان اصلی این شعار و هدفشان توجهی نشان دهند.

"ببخشیم اما فراموش نکنیم"، تبدیل به نقل و نباتی شده است، که در دهان برخی از مدعیان آزادی خواهی و دموکراسی، حساسی مژه کرده است! بدون اینکه اندکی به این موضوع بیندیشند که مروجان و مبلغان این شعار چه کسانی هستند! بدون اینکه از خود بپرسند: که چرا بیشتر آنانی که طرفدار این شعار هستند، کسانی هستند که خود به نوعی طی سال های طولانی، عامل، همراه، همگام و تایید کننده جنایات دهه ی شصت بوده اند؟

تکرار کنندگان این شعار اگر هم در مواردی درست بیندیشند - از خود نمی پرسند که چی و کی را ببخشیم؟ تازه ما چه کاره ایم که ببخشیم؟ و از کجا ببخشیم؟ مگر "از کیسه خلیفه"! است که ببخشیم؟ مگر ما وکیل مدافع مردم یا مدعی العموم هستیم که ببخشیم؟ آیا ما می توانیم به نیابت و کالت از مادران و پدران عزیز از دست داده ببخشیم؟ آیا ما حق داریم به نیابت از نوجوانانی که در سنین نوجوانی به زندان رفتند و هولناک ترین شکنجه ها را تحمل کردند و البته برخی از آنان با موی سپید بیرون آمدند، و برخی از آنان هرگز رنگ آفتاب را به چشم ندیدند، اینچنین بذل و بخشش کنیم؟ گیرم که خود نیز یکی از آنها بوده باشیم. و چرا به جای شعار من از حق خودم می گذرم یا من می بخشم، "ببخشیم" تبدیل به شعار محوری شده است؟ آیا دنباله روی از شعارهای بسیجیان و پاسداران و پیروان و حزب الهی های سابق "امام امت و پیر راحل و میدان دار آزادی خواهی" یعنی خمینی جمارانی، نشانه دموکرات بودن و آزادی خواه بودن ما است؟

"ببخشیم اما فراموش نکنیم"، به نمایندگی از چه کسانی و در رابطه با چه جرایمی؟ چه کسانی را باید بخشید؟

لاچوردی را؟ موسوی تبریزی را؟ خلخالی را؟ "سردار" نقدی را؟ مصطفی پور محمدی را؟ حبیب الله عسکر اولادی را؟ و... و یا حتی همین بهزاد نبوی زندانی کنونی را؟ که البته بایسته و شایسته است که هم اکنون از حقوقش دفاع کرد؛ کسی که روزی روزگاری همه جنایات انجام شده در دهه ۶۰ را دفاع حکومت اسلامی از موجودیت خویش می پنداشت؟

مگر خاتمی و میر حسین موسوی و کروبی و موسوی اردبیلی و یوسف صاعقی و... که امروز نسبت به تقلب در انتخابات معترضند و حتی کسانی چون کروبی - که به اصطلاح عامیانه گناهان خود را می شوید - در زمان "امام راحل خمینی کبیر بت شکن"، آنچه بر نسل دهه ۶۰ گذشت، عدلی الهی و رأفت اسلامی نمی دانستند؟ کدامیک از آنان در آن دهه نسبت به آنچه انجام شد، اعتراض داشتند؟ اصلاً کدامیک از آنان در تایید و عملی نکردن آن اقدامات اندکی تردید نشان می داد؟

حرف من این نیست که اینک باید همه این برادران و آن خواهران را به دار مجازات آویخت! اما از آن سوی هم باید انصاف داد که به سادگی از جرایم سیاسی و اجتماعی افراد نمی توان گذشت. اینها همه مربوط به حقوق اجتماعی و قوانین مدنی است. عفو و گذشت که در مذاهب مختلف هم آمده است، مربوط به حقوق فردی و گذشت خصوصی و انفرادی است، و نه در رابطه با حقوق اجتماعی! ما می توانیم به نیابت از خودمان لاچوردی و مرتضوی و احمدی نژاد را هم ببخشیم! اما حق

نداریم به نیابت از مردم چنین کاری را انجام دهیم. ما عادت کرده ایم همه چیز را با هم مخلوط کنیم. مگر جنایات انجام شده مربوط به قتل و یا بی عدالتی دربارہ عمه و خاله و فرزند و برادر و پسر عمویمان هست؛ تازه ما دربارہ آنان هم حق اظهار نظر حقوقی و جزایی نداریم. مگر اینکه یک پایمان در "قوانین" قبیله ای باشد و در عهد دقیانوس به سر بریم! به علاوه پس قانون چه کاره است؟

در بسیاری از کشورهای مدرن و دموکراتیک سخن از عفو و بخشش و یا خواستن قصاص از سوی اولیای دم مطرح نیست، چون قانون، خود در این رابطه قانون دارد!! و دخالت فرد در قوه قضاییه را بی قانونی و "قبیله" ای ارزیابی می کنند!

البته که ما می توانیم ببخشیم و شایسته و بایسته است که چنین کاری را انجام دهیم، اما در چه رابطه و چه موضوعی؟ مگر ما مدعی العموم، و یا وکیل و وصی پدر و مادری هستیم که تنها فرزندانمان را به جرم پخش اعلامیه سر بریده اند؟ مگر ما وکیل مدافع نوجوانان و جوانانی هستیم که به نام عشق و آزادی، جان خود را فدیة رهایی مردم ایران کردند؟ تازه اگر بنا بر بخشیدن باشد، تا کجا می توان پیش رفت؟ بخشیدن خمینی؟ خامنه ای؟ رفسنجانی؟ احمدی نژاد؟ محمدی گیلانی؟ لاچوردی؟

محسن رضایی؟  
محسن رفیق دوست؟ محسنی اژه ای؟ علی فلاحیان؟ محمدی ریشه‌ری؟  
روح الله حسینیان؟ سید حمید روحانی؟ دار و دسته ی مولفه؟ فداییان اسلام؟

مجاهدین انقلاب؟ حزب جمهوری اسلامی؟ احمد جنتی؟ احمد خاتمی؟ مصباح یزدی؟ یا نمی دانم حسن روحانی دبیر شورای امنیت ملی در دوره خاتمی که در سال ۷۸ عریده می کشید که خرخره دانشجویان را باید جوید و حالا اصلاح طلب شده است؟ و یا حتی بریده های به خارج اجلال نزول فرموده که امروز به کسوت رهبران اپوزیسیون در آمده اند و با دست برخی از هموعان - و البته همساتان - با آب تویه پاک و مطهر شده اند؟!

ما نمی توانیم آمران و عاملان جنایات را ببخشیم. ما حق نداریم این کار را انجام دهیم. چرا باید به سادگی از دهه شصت عبور کرد؟ دهه شصت، دهه ی کشتار نوجوانان و جوانان معترض به دیکتاتوری خمینی و شرکا بود... دهه ی شکنجه، تجاوز، انفرادی و کشتار کسانی بود که استبداد جدید را بر نمی تافتند. کشتار کسانی که به فالانژها و پاسداران و بسیجی ها و کتاب سوزی ها و شکنجه ها و جنایات آنها نه می گفتند. دهه ای که پخش اعلامیه و فروش نشریه به فرمان خمینی ممنوع بود و قداره بندانش، در هر کوی و برزن، جوانان را به جرم پخش آگاهی به دار می آویختند.

حال که جنگ جناح ها شدت یافته است، بسیاری از همان عناصری که زیر نام و فرمان "امام راحل"، به صغیر و کبیر ما رحم نکردند و نمی کردند، امروز مدافع سینه چاک آزادی شده اند! آن هم نه از موضع یک عنصر نادم و پشیمان و دنباله رو... که از موضع رهبری و سردمداری! و آن هم با این شعار زیرکانه که "ببخشیم اما فراموش نکنیم"! و می بینیم که در همین خارج برخی از ایرانیان برای آنها چه سر و دستی می شکنند! ظاهراً با این توجیه که باید از ریزش نیروهای رژیم استقبال کرد. که صد البته باید آن را به فال نیک گرفت! اما ... اگر در آینده ای نه چندان دور و نه چندان دیر، فرزندان رفسنجانی و خامنه ای و جنتی و ... هم آمدند، و بریدند، باید سپاسگزارشان باشیم؛ البته من به هیچ وجه بر این باور نیستم که باید حساب پدر و فرزند و یا مادر و فرزند را با هم یکی ارزیابی کرد. اما این را هم نمی توانم بپذیرم که در شرایط حکومتی کنونی، به آنها تبریک گفت و از آنان تمجید کرد! مضافاً بر اینکه بسیاری از این ... زادگان خود در بسیاری از جنایات اقتصادی و سیاسی سهیم بوده و صرف خروج از ایران و نقش اپوزیسیون بازی کردن، گذشته آنان را تظہیر نمی کند.

نه نمی توان بخشید، درست به همانگونه که کسی هیتلر و افسرانش را نبخشید. درست به همانگونه که کسی سرهنگان آرژانتینی و پینوشه را نبخشید. مگر در قلب اروپا که مهد دموکراسی و آزادی و حقوق بشر است، سردمداران و عاملان صرب های جنایتکار را بخشیدند؟ مگر هنوز که هنوز است پیرمردان نازی را اگر بیابند به دادگاه نمی کشانند و حتی تحویل دولت فاشیستی اسرائیل نمی دهند؟ وقتی قانون حکومت کند و همه تن به قانون دهیم، نیازی به بذل و بخشش نیست. اگر در سایه قانون عدالت اجرا شود، هر شهروند مجرمی می باید در عدالت خانه حساب پس دهد. "هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!" ۲۵ مهر ۱۳۸۸

.....